



قیام ژانویه 1919

نوشته‌ی: پی‌یر بروته
ترجمه‌ی: حسن مرتضوی



قیام ژانویه 1919

نوشته‌ی: پی‌یر بروئه

ترجمه‌ی: حسن مرتضوی



ژانویه 14, 2020

پاول فرولش در زندگی‌نگاری‌اش از رزا لوکزامبورگ می‌گوید او به خود اجازه نمی‌داد در نگرانی‌ها و بدبینی‌های لئو یوگیش پس از کنگره‌ی تأسیس سهیم باشد: «رزا فقط اظهار کرد که نوزاد همیشه ابتدا جیغ و فریاد می‌زند... او اعتقاد راسخ خود را که حزب جدید سرانجام به‌رغم همه خطاهایش راه درست را پیدا خواهد کرد بیان کرد، زیرا بهترین هسته‌ی پرولتاریای آلمان را در برگرفته بود.» [1]

در واقع، بدبینی یوگیش به همان اندازه‌ی خوش‌بینی رفیقش موجه بود. وضعیت جنبه‌های متناقضی داشت. به‌رغم ضعف‌های حزب جدید و با وجود شکست انقلابیون در شوراها، جریانی بسیار عمیق، همانند آنچه چپ‌گرایان در اتحادیه‌ی اسپارتاکوس به سیاق خود بیان می‌کردند، کارگران مبارز برلین را رادیکال و توهمات نوامبر را زائل می‌کرد. بیش از هر چیز، به نظر می‌رسید که وضعیت دولت ابرت از زمان برگزاری کنگره شوراها روز به روز متزلزل‌تر شده است. ارتش در حال تجزیه بود و از مهار افسران خارج می‌شد، افسرانی که اقدامات ضدانقلابی آشکارشان توده‌ها را علیه آنها برمی‌انگیخت، و حتی مستقل‌ها را مجبور به گسست از ائتلافی می‌کرد که آنان به‌عنوان میانجی‌های خوب تا آن زمان تمام تلاش خود را برای حفظش کرده بودند. زمان به نفع انقلاب کار می‌کرد.

دسامبر: ماهی سرشار از ناآرامی

لوکزامبورگ در آغاز دسامبر در مقاله‌ی معروف خود «آخرون» [2] شروع به طغیان کرده است» به اظهار نظر درباره‌ی جنبش اعتصابی پرداخت. [3] جنبش اقتصادی کارگران نقاب دموکراتیک، و تا آن زمان کاملاً سیاسی، انقلاب نوامبر را درید، و معضلات مبرم را در چارچوب طبقاتی نزد توده‌هایی مطرح کرد که حداقل آگاهی را داشتند. هنگامی که شورای کارگران و سربازان مولهایم در 8 دسامبر فریتس تیسن، اشتینس (Stinnes) جوان و چند سرمایه‌دار برجسته‌ی دیگر را دستگیر کردند، بسیاری نشانه‌ی واضحی را دیدند. [4]

تجزیه‌ی ارتش، جدایی بین دولت و ستاد کل از سویی و شوراهای سربازان از سوی دیگر، نشانه‌ی دیگری از رادیکال‌شدن بود که اقتدار شورای کمیسرها را خلق را زیر سوال برد و دستگاه‌های سنتی دولت و طبقات حاکم را از سلاح باب‌طبع خود محروم ساخت.

سرفرمانده‌ی نخستین شکست سیاسی خود را در ارتش در امس (Ems) در اول دسامبر تجربه کرد. ستاد کل ارتش کنگره‌ای از شوراهای سربازان خط‌مقدم تشکیل داده و امیدوار بود موافقت آن‌ها را با برنامه‌ی سرفرمانده‌ی عالی جلب کند: فراخوانی سریع مجلس مؤسسان؛ لغو قدرت شوراهای برقراری مجدد اقتدار افسران؛ و خلع سلاح غیرنظامیان تحت کنترل

افسران. با این همه، بارت به‌طور غیرمنتظره‌ای در کنگره حضور یافت و تا حدی وضعیت را برعکس کرد. نمایندگان تصمیم گرفتند هیئتی را نزد شورای اجرایی در برلین بفرستند، و قطعنامه‌های براندازانه‌ای را تصویب کردند که خواهان حذف نشانه‌های احترام نظامی - ادای سلام - در خارج از خدمت و انتخاب دوباره‌ی شوراهای سربازان بودند. [5]

سرفرماندهی مضطرب شد زیرا تصمیم کنگره در امس نشان داد که شوراهای سربازان از کنترل آن خارج می‌شوند. اضطراب فزاینده در اردوگاه ضدانقلاب منجر به اقدامات 6 دسامبر شد که خودشان عاملی قدرتمند در رادیکال‌کردن توده‌ها در برلین و روی گرداندن آنها از دولت ابرت بود. گروهی از سربازان پادگان برلین که روی کاغذ تحت تحت فرمان ولس بودند، در 5 دسامبر به سمت کاخ صدارت عظمی رژه رفت و در آنجا به ابرت احترام گذاشت. افسر درجه‌دار، زوپه (Suppe)، اعلام کرد که سربازان به ابرت اعتقاد دارند و از او در مبارزه با «ارتجاع» و «تروریسم» حمایت خواهند کرد. ابرت به نام دولت از آنها تشکر کرد. [6] روز بعد، حوالی ساعت چهار بعد از ظهر، گروه مسلحی از سربازان به سرپرستی افسر درجه‌دار فیشر (Fischer)، ساختمان‌های هیئت اجرایی شوراها را اشغال و اعضای آن را دستگیر کردند. گروه دیگری از سربازان به رهبری افسر درجه‌دار اشپیرو (Spiero) به کاخ

صدارت عظمی رفت و اعلام کرد قصد دارد ابرت را به عنوان رئیس جمهور معرفی کند. [7] سرانجام، در شامگاه، سربازان پادگان با مسلسل به تظاهرات اتحادیهی سربازان سرخ تیراندازی کردند. [8]

عملیات به خوبی هدایت نشده بود و بی‌شک به خودی خود اهمیت خاصی نداشت. سربازان درگیر از آنچه در جریان بود مطمئن نبودند و یک سخنرانی کافی بود تا آن‌ها را سردرگم کند. اما این عملیات نشانگان یک حالت روحی معین بود. روز بعد با دستگیری لیبکنشت در دفتر دی روته فانه [«پرچم سرخ»] دنبال شد [9] و گواهی بود بر التهاب و نگرانی که خود را در مقیاس واکنش‌های انجام‌شده به آن، طی روزهای بعد نشان داد. در 8 دسامبر، 100 هزار نفر تظاهرات کردند و کارگران دست به اقدامات تنبیهی زدند. [10] آیشهورن تحقیقاتی را آغاز کرد که یافته‌هایش التهاب و نگرانی را افزایش داد: سوءظن متوجه افراد پیرامون ابرت بود. به نظر می‌رسد که نه تنها کنت ولف - مترنیخ (Count Wolff-Metternich)، که با حمایت ولس چند روز قبل در رأس لشکر نیروی دریایی خلق قرار گرفته بود، بلکه خود کولین رُس نیز که در این مقطع استعفا داد و موزر (Moser)، منشی خصوصی ابرت، رسوا شدند. [11] سوسیال دموکرات‌های اکثریت در دولت، که تا آن زمان به ضعف متهم شده بودند، اکنون مشکوک به همدستی با خائنان شدند.

ابرت در آن زمان خاص تحت فشار زیادی از سوی روسای ارتش قرار داشت. آنها صبر خود را از دست می‌دادند، و او در حالی که به برخی از خواسته‌های آنها تن داد، تمام تلاش خود را برای پنهان کردن این واقعیت انجام داد. به همین دلیل پس از مداخله‌ی فوری هیندنبورگ (Hindenburg) در نامه‌ای به تاریخ 8 دسامبر موافقت کرد که ده لشکر از جبهه و تحت کنترل قاطع افسران‌شان به پایتخت وارد شوند. [12] ژنرال لکویس (General Lequis)، فرماندهی آنها، طرح نبرد را ترسیم کرد: غیرنظامیان را خلع سلاح کنید، مناطق نامطمئن را جستجو کنید و فوراً هر کسی را که «غیرقانونی کارکردهای اولیای امور را انجام می‌دهد اعدام کنید.» [13] اما ابرت با هر طرحی مخالفت کرد که تنش‌هایی را در برلین برانگیزاند که پیامدشان غیرقابل‌پیش‌بینی باشد. سرگرد فون شلایشر (Major von Schleicher) طرح بنیابینی را تدوین کرد که بر اساس آن سربازان فعلاً با نظمی خوب در شهر رژه بروند، اقدامی که انتظار می‌رود «شوکی روانی» ایجاد کند، و خلع‌سلاح به زمانی بعد موکول شود. [14] ورود بانشریفات سربازان به ابرت فرصت داد تا با ایراد یک سخنرانی اظهار کند که ارتش آلمان از دشمن شکست نخورده است [15]، حمایتی قدرتمند از این افسانه که «انقلابیون از پشت به آلمان خنجر زده‌اند.» اما ژنرال‌ها خیلی سریع نقشه‌ی خود را کنار گذاشتند، زیرا

نیروها از کنترل آنها خارج می‌شدند. ژنرال گرونر بعدها توضیح داد: «سربازان آنقدر آرزو داشتند به خانه‌ی خود بروند که با این ده لشکر هم نمی‌شد کاری کرد. برنامه‌ی پاکسازی برلین از عناصر بلشویکی و اجرای دستور خلع‌سلاح امکان‌ناپذیر بود.» [16]

ارتش با نظم خوبی از جبهه بازگشته بود، اما نمی‌توانست در شرایطی که عاطل و باطل بود، در فضای پشت جبهه، آن هم در برلین، انسجام خود را حفظ کند. ژنرال لیکویس حتی اعتراف کرد که «تأثیر تبلیغات خارق‌العاده‌ی اسپارتاکیست‌ها بارز بود.» [17] بنوئا - مکن (Benoist-Méchin) می‌نویسد: «به محض آنکه پای این ارتش‌ها به برلین رسید تکه‌تکه شدند و فرو پاشیدند. هنگ‌ها، یک‌به‌یک به این بیماری مسری مبتلا شدند و به سمت انقلاب رفتند.» [18] روشن بود که نمی‌توان از ارتش برای جنگ در خیابان‌ها استفاده کرد. باید ابزار دیگری را پیدا می‌کردند.

پیکارها پیرامون ارتش

کنگره‌ی شوراه‌ها، که از جنبه‌های دیگر تحت‌تأثیر ابرت بود، تصمیم‌هایی درباره‌ی ارتش اتخاذ کرد که بیانگر احساسات توده‌های وسیع کارگران بود و نمایندگان فقط تا حدی آن را ابراز کردند. حتی وقتی توده‌ها از سیاست ابرت حمایت می‌کردند، مایل به پیروی از او در همکاری با

رسته‌ی افسران نبودند که به نظر آنها نیرویی ضددموکراتیک بود، در حالی که آنها شکلی از سوسیالیسم می‌خواستند که دموکراتیک باشد.

کنگره‌ی شوراها تحت فشار تظاهرات سربازان پادگان برلین، که دورن‌باخ سخنگوی آنان شد، [19] به قطعنامه‌ای رأی داد که لامپل (Lamp'l) سوسیال دموکرات از هامبورگ پیشنهاد کرده بود. «هفت نکته‌ی هامبورگ» به‌رغم نظر ابرت تصویب شد. آنها حکم مرگ واقعی ارتش قدیم بودند: لغو درجات رده، لغو نظم و انضباط و پوشیدن لباس فرم خارج از خدمت، لغو احترام نظامی، انتخاب افسران توسط سربازان و انتقال فرماندهی ارتش به شوراهای سربازان. [20] هیندنبورگ از طریق ناظر خود سرگرد فون هاربو (Major von Harbou) از قطعنامه مطلع شد و به ابرت اطلاع داد که با «ترور» ارتش آلمان موافقت نخواهد کرد و از اجرای تصمیم‌کنگره امتناع می‌ورزد. وی بخشنامه‌ای را به این منظور ارسال کرد. [21]

در 20 دسامبر، دو فرستاده از هیندنبورگ، ژنرال گرونر و سرگرد فون اشلايشر (Major von Schleicher)، با لباس فرم کامل، با ابرت و لانتسبرک و سپس با کمیسرها‌ی خلق دیدار کردند و کوشیدند شورای مرکزی را متقاعد کنند. [22] آنان تأکید کردند که ترک خدمت نباید به تأخیر بیفتد و تصمیمات نهایی باید به مجلس مؤسسان سپرده شود. بار

دیگر در 28 دسامبر، هازه در جلسه‌ی مشترک شورای کمیسرها و شورای مرکزی به تسلیم‌شدن ابرت و عدم اجرای تصمیمات کنگره اعتراض کرد. [23] در خلال این مدت، تنش‌ها در برلین در حال افزایش بود و شایعاتی مبنی بر تدارک کودتای نظامی شنیده می‌شد.

درگیری بر سر گروهی از ملوانان که به لشکر نیروی دریایی خلق تبدیل شده بودند، رخ داد. [24] یک قشون از کوکسهاون به اولین گروهی که از ابتدای ماه نوامبر از کیل آمده بود پیوست. این سربازان به ترتیب تحت فرماندهی اتو توست (Otto Tost)، کنت ولف - مترنیخ و سپس فریتس راتکه (Fritz Radtke) قرار داشتند و ولس از آن‌ها به عنوان نیروی پلیس استفاده می‌کرد. او این نیرو را در مارشثال، اصطبل‌های کاخ، مستقر کرد و به دست گرفتن کنترل کاخ را که تحت هدایت «کنترل‌ناپذیرها» بود، به آن سپرد. [25]

روابط در ماه دسامبر وخیم‌تر شد. ملوانان، احتمالاً تحت تأثیر ستوان سابق دورن‌باخ که نزدیک به لیبکنشت بود، رادیکال شدند و این لشکر در 21 دسامبر به تظاهرات اسپارتاکیست‌ها و اتحادیه‌ی سربازان سرخ پیوست. [26] وزیر دارایی پروس به افزایش تعداد سربازان این لشکر اعتراض کرد و خواستار تخلیه کاخ و مارشثال شد. [27] کمیسرها ی خلق خواستار کاهش تعداد افراد آن از 3000 به 600 نفر شدند، اما ملوانان خواستار

شدند که افراد اضافی را در نیروهای دفاعی جمهوری ادغام کنند. [28] ولس برای خاتمه‌دادن به موضوع هشدار داد که تا زمانی که تعداد آنها به رقم موردنظر نرسد موجب آنها پرداخت نمی‌شود. [29] شوراهاى سربازان پادگان پایتخت خواستار افزایش قدرت لشکر شدند. [30] مذاکرات در جو بسیار متشنجی پیش رفت. به گفته‌ی ملوانان، ولس رهبر آنها یعنی راتکه را تهدید کرده بود که ممکن است از نیروهای لیکویس علیه آنها استفاده کند. [31] سرانجام توافق در 21 دسامبر حاصل شد: ملوانان توافق کردند که ساختمان‌ها را خالی کنند و کلیدها را به ولس پس دهند، و او مسئولیت پرداخت موابجی را که طلبکار بودند بر عهده بگیرد. [32] ملوانان در 23 دسامبر کاخ را تخلیه کردند و کلیدها را به بارت پس دادند. [33] بارت برای پرداخت پول به ملوانان نزد ولس رفت و ولس او را به ابرت ارجاع داد. ملوانان به کاخ صدارت عظمی رفتند، اما ابرت را در آنجا پیدا نکردند؛ آنان به شدت خشمگین شدند؛ درها را بستند، مراکز تلفن را مسدود کردند و برای طلب پول خود به ستاد فرماندهی رفتند. [34] آنها هنگام بازگشت از کاخ مورد حمله قرار گرفتند؛ یک ماشین زرهی که تحت فرمان ولس بود آنها را به مسلسل بست. سه نفر کشته و بسیاری زخمی شدند. ملوانان که اطمینان داشتند آنها را به دام انداخته‌اند، ولس و دو نفر از همکارانش را گروگان گرفتند و در مارشال حبس کردند.

دورن‌باخ موفق شد آنها را متقاعد سازد که باید کاخ صدرات اعظمی را تخلیه کنند. اما ابرت در همان حال از فرماندهی عالی درخواست کمک کرده بود؛ نیروهای لکویس با دستورهای صریح برای برقراری آرامش و از هم گسیختن لشکر نیروی دریایی به آنجا اعزام شدند و عصر آن روز کاخ صدرات اعظمی را اشغال کردند. [35] درگیری مسلحانه محتمل به‌نظر می‌رسید، اما بارت و سپس ابرت میانجی ملوانان و سربازان شدند. در پایان، ملوانان پذیرفتند که دوباره به مارشال عقب‌نشینی کنند. [36] ساعت سه صبح گروگان‌های خود را به جز ولس آزاد کردند. اما به سروان پابست (Captain Pabst) از لشکر گارد سواره‌نظام دستور داده شده بود تا به مارشال حمله و گروگان‌ها را آزاد کند. آنها ساعت هفت صبح شروع به گلوله‌باران مارشال در محاصره کردند. گلوله‌باران دو ساعت ادامه داشت. [37]

صدای تیراندازی کارگران برلین را متوجه خطر کرد؛ آنان در مناطق خود گرد هم آمدند و به سمت مرکز شهر رفتند. در همان زمانی که سروان پابست، که معتقد بود در آستانه‌ی پیروزی است، به ملوانان بیست دقیقه فرصت داد تا اسلحه خود را زمین بگذارند، جمعیت او را از پشت گرفتند. بنوئا - مکن در این باره می‌گوید:

«جمعیت همچون موجی پیشروی کرد تا خود را به سد سربازانی رساند که ژنرال لکویس برای دفاع از نیروهای ضربت مستقر کرده بود. از سربازان پرسیدند شرم نمی‌کنند با افسران علیه مردم هدف مشترکی دارند؟ سربازان تردید کردند و به سرعت مورد هجوم مردم قرار گرفتند. عده‌ای تفنگ‌های خود را زمین انداختند و عده‌ای دیگر را تظاهرکنندگان خلع‌سلاح کردند. در یک چشم به هم زدن مانع شکسته شد و جمعیت با فریاد به پشت گارد سواره‌نظام که در مقابل مارشال مستقر شده بود هجوم بردند.» [38]

این فاجعه‌ای برای افسران بود و نیروهای آیشهورن فقط به دشواری توانستند آنها را از مثله‌شدن نجات دهند. دولت نه تنها مجبور شد مواجب ملوانان را پرداخت کند، بلکه لشکر لکویس را نیز از برلین عقب‌نشاند. ولس فرماندهی پادگان را ترک کرد و آنتون فیشر جای او را گرفت. [39]

بازنده‌ی بزرگ این ماجرا ابرت بود. کارگران برلین او را همدست ارتش می‌دانستند. وزیران مستقل‌ها در هیئت دولت تمرّد کردند. خود آنها تحت فشار طرفدارانشان قرار گرفتند که از ایشان می‌خواستند تا با «خائنان» و «مروجان ضدانقلاب» قطع رابطه کنند و دست‌کم خواستار توضیح شدند. چه کسی دستور حمله به مارشال را صادر کرد؟ آیا سوسیال‌دموکرات‌ها اقدامات وینیک (Winnig) را که در شرق در جهاد ضدبلشویکی در کشورهای بالتیک شرکت می‌کرد، تأیید می‌کردند؟ آیا ابرت و همکارانش

قصد اعمال «هفت نکته‌ی هامبورگ» را دارند؟ این سؤالات در شورای مرکزی مطرح شد [40] و مستقل‌ها توضیحات ارائه‌شده را ناکافی دانستند. آنها از سهم‌شدن در مسئولیتی که نمایندگان اکثریت برای رویدادهای 24 دسامبر پذیرفتند خودداری کردند و در 29 دسامبر تصمیم گرفتند که هازه، بارت و دیتمان استعفا دهند. [41] رفقای آنها در دولت پروس نیز همین کار را کردند. [42]

این واکنش همان تأثیر موردنظر لوکزامبورگ را داشت که دو هفته قبل از هازه خواسته بود از دولت خارج شود. استعفای کمیسرهای مستقل، که ناشی از رادیکال‌شدن توده‌های برلین بود، عاملی در سرعت بخشیدن به این فرایند نیز بود. اما همچنین اکثریت را به سمت وابستگی بیشتر به روسای ارتش سوق داد.

به‌سوی جنگ داخلی

خروج هازه و همکاری‌اش، ابرت را دست‌کم در برلین از حمایتی ارزشمند محروم کرد. جمعیتی که در 29 دسامبر اجساد ملوانان مقتول در کریسمس را به قبرستان می‌بردند، پرچم بزرگی حمل می‌کردند: «ما ابرت، لانتسبرک و شایدمان را به قتل ملوانان متهم می‌کنیم.» [43] اما در همان روز حزب سوسیال دموکرات آلمان یک ضدتظاهرات برگزار کرد که ظاهراً جمعیت بیشتری در آن شرکت کرده بودند، [44] و شعارشان «مرگ

بر دیکتاتوری خونین اتحادیه‌ی اسپارتاکیست!» بود. [45] هر دو طرف خود را برای جنگ داخلی آماده می‌کردند.

روند رادیکال‌شدن کارگران برلین عمیق، اما به‌ویژه متناقض بود. انقلاب نوامبر بدون نبردی واقعی پیروز شده بود؛ این انقلاب افسانه‌ی وحدت را تقویت کرده و این توهم را جا انداخته بود که همه چیز سهل و ساده است. کارگران پایتخت در خلال دو ماه از قوت‌های خویش، و هم‌هنگام از ضعف‌های خویش، آگاه شده بودند. فتوحاتی که گمان کرده بودند امن و مطمئن است، درست در لحظه‌ای از دست‌شان رفت که فهمیدند این فتوحات چقدر قدرتمند هستند. در شش دسامبر شروع به آموختن تأثیر شوق‌برانگیز شانبه‌شانه‌ی هم دادن ده‌ها و صدها هزار انسان در خیابان‌ها کردند. اگر در 16 دسامبر آن قدر پرتعداد بودند که به فراخوان اسپارتاکیست‌ها برای تظاهرات بیرون از کنگره‌ی شوراها - و در تعجب خود سازماندهندگان‌شان - پاسخ بدهند، به این دلیل که قدرت‌شان را آزموده بودند، اینک به نحو مبهمی می‌کوشیدند از آن استفاده کنند تا مانع چیزی شوند که آن را عقب‌نشینی تلقی می‌کردند، بدون اینکه قادر باشند آن را جز در حکم «خیانت» توضیح دهند. این وضعیت شبیه به ژوئیه‌ی 1917 در پتروگراد بود. همانطور که تروتسکی مطرح کرد: «کارگران و سربازان

پیش از آنکه بتوانند راهی برای تغییر ترکیب افراد سوویت‌ها پیدا کنند، کوشیدند سوویت‌ها را به روش عمل مستقیم تابع اراده‌ی خود بکنند. [46] در این وضعیت، درخواست‌های حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان و حتی درخواست‌های دی روته فانه برای شرکت در کارزارهای انتخاباتی روشی مضحک برای مبارزه با دشمنی به‌نظر می‌رسید که خمپاره، مسلسل و نارنجک در اختیار داشت، اما کارگران اکنون می‌دانستند این دشمن در نبردهای خیابانی شکست‌ناپذیر نیست. کارگران برلین پس از روزهای کریسمس بدون توجه به بقیه‌ی آلمان جهش رو به جلوی خود را انجام دادند. آنها با این آگاهی مبهم هدایت می‌شدند که خشونت انقلابی مستقیم تنها سلاح موثر آنها در برابر خشونت ضدانقلابی است. آنها با رهبران اسپارتاکیست در این نکته توافق کردند: انقلاب در خطر است و آنها باید می‌جنگیدند.

اما راه‌ها و وسایل این نبرد برای اکثر آنها مبهم باقی مانده بود. شورش کارگران نمی‌توانست روی یک نیروی نظامی متشکل حساب باز کند. اسپارتاکیست‌ها و اتحادیه‌ی سربازان سرخ خواستار تشکیل گارد سرخ شدند، هرچند آنها نه می‌توانستند آن را رهبری کنند و نه پرسنل آن را تأمین کنند. اتحادیه‌ی سربازان سرخ واحدهایی داشت، و آیشهورن از نیروهای امنیتی خود برخوردار بود. پادگان اشپانداو، که تحت نفوذ فون

لویفسکی بود، خود را یک تشکیلات انقلابی در نظر گرفت و در نظر گرفته شد. دورن‌باخ، که با لیبکنشت مرتبط بود، از اقتدار بی‌چون و چرای ملوانان لشکر نیروی دریایی خلق برخوردار بود، هرچند آنها به هیچ وجه خود را «اسپارتاکیست» یا حتی هوادار آن نمی‌دانستند. [47] به هر حال، این واحدها پراکنده بودند و هیچ توافق سیاسی نداشتند. آنها هم فاقد پرسنل عمومی بودند و هم رابطه‌ی نزدیکی با کارگران کارخانه‌های بزرگ نداشتند. پرولتاریای مسلح برلین قطعاً ارتش پرولتری نبود. جمعیتی بود با انگیزه‌ها و اشتیاق یک جمعیت، در حالی که دسته‌های مستقل آن به تأثیر عمل اقلیت‌های فعال معتقد بودند. از این دیدگاه، اشغال‌های پیاپی فورورتنس [«به‌پیش»] منجر به بحث‌های زیادی شده است. ما نمی‌توانیم انکار کنیم که «عناصر کنترل‌ناپذیر» یا حتی عوامل تحریک‌کننده نقش ایفا کرده‌اند، اما این همه چیز را توضیح نمی‌دهد. مداخلاتی از این دست فقط در وضعیتی مطلوب و به‌ویژه در میان جمعیتی بی‌قرار توجه‌ها را به خود جلب می‌کند که گفتار یک انقلابی مبتدی می‌تواند بر قلب تظاهرکنندگان اثر گذارد زیرا احساسات آنها را بازتاب می‌دهد.

از هم پاشیدگی دولت ائتلاف و زائل‌شدن اسطوره‌ی وحدت، همراه با خودکشی شوراهای در کنگره‌ی خودشان، کارگران برلین را با سلاح‌های خودشان و احساس شدید خطر قریب‌الوقوعی که هیچ راه درمانی سیاسی

برای آن متصور نبودند، تنها گذاشت. توده‌های رادیکال‌شده در دسامبر 1918 در برلین، مانند پتروگراد در ژوئیه 1917، در مبارزات مسلحانه ساده‌ترین میانبری را مشاهده می‌کردند که گره کور استدلال‌های سیاسی‌ای را که دیگر نمی‌خواستند خود را در آن درگیر کنند باز می‌کرد. اما در برلین نه هیچ حزب بلشویکی وجود داشت که بتواند چشم‌انداز مبارزه‌ی سیاسی را نشان دهد، و نه آنکه پس از شکست‌های نخستین تظاهرات مسلحانه و تبعات آن که می‌توانستند به راحتی پیش‌بینی شوند، آنان را به عقب‌نشینی لازم سوق دهد.

نوساناتی در میان رهبران انقلابی وجود داشت. نمایندگان انقلابی اشغال فورورترس را محکوم کردند، اما کنگره‌ی حزب کمونیست آلمان (س) نیز تحلیل لوی و لوکزامبورگ را رد کرد. کسانی که باید رهبر می‌بودند، به کسانی که به دنبال راهی برای پیشروی می‌گشتند، علائم متناقضی می‌دادند و تفاوت‌های‌شان می‌توانست دیده شود. همانطور که تروتسکی خاطر نشان کرد، این عاملی بود که تمایل توده‌ها را به پیشروی به طور جدی تحت‌تأثیر قرار داد: «بیش از هر چیزی بلا تکلیفی رهبران اعصاب توده‌ها را فرسوده می‌کند. انتظار بی‌ثمر آنها را وادار می‌کند با اصراری بیشتر بر دری بکوبند که به روی آنها باز نمی‌شود، یا به غلبه‌ی واقعی نومیدی می‌انجامد.» [48]

با این حال، در این لحظه ضدانقلاب دقیقاً به همان چیزی دست یافت که انقلابیون فاقد آن بودند، یعنی یک رهبری قادر به تجزیه و تحلیل رابطهی نیروها و یک ابزار یعنی نیرویی آموزش‌دیده و منضبط. رهبر دیگر ابرت نبود که در توفان‌های دسامبر به چالش گرفته شد. رهبر یکی از اعضای حزب او بود، گوستاو نوسکه (Gustav Noske)، نماینده‌ی سوسیال دموکرات که سال‌ها از اعتماد رسته‌ی افسران برخوردار بود. او اینک همراه با رودولف ویسل (Rudolf Wissell) و پاول لوبه به دولت پیوست تا جانشین مستقل‌هایی شوند که استعفا داده بودند. [49] نوسکه آدم قاطعی بود. گفته بود: «یک نفر از ما باید وظیفه‌ی جلاد را انجام دهد.» [50]

دیگر نمی‌شد به ارتش سنتی برای برقراری نظم تکیه کرد. ارتش از بعد از بدببیری لکویس عملاً وجود نداشت. با این حال، برخی از افسرانی که پیش‌بینی می‌کردند ارتش فرو بپاشد، ذهن‌شان برای نجات برخی از واحدهای زبده از این فاجعه درگیر بود. از پی کنفرانسی در شش دسامبر در ستاد ژنرال سیکسته فون آرنیم (General Sixte von Arnim)، ژنرال مرکز در یگان خود «فرای گُرپس (Free Corps) [شبه‌نظامیان فاشیست و ضد کمونیست]، متشکل از داوطلبان پیاده‌نظام سبک»، همانند کسانی که در شرق برای مبارزه با بلشویسم سازماندهی شده بودند، تشکیل

داد. [51] تشکیلات مرکز برای جنگ داخلی در نظر گرفته شده بود؛ آنها برای این هدف سازمان یافته، مسلح شده و آموزش دیده بودند. مردانی که این تشکیلات را ایجاد کردند، داوطلبانی بودند که حقوق ویژه‌ای دریافت می‌کردند و برای وظایف خاصی آماده می‌شدند: «اشغال ایستگاه‌ها و مناطق حساس، حفاظت از انبارهای تسلیحات و مهمات، کنترل بنادر، دفاع از ساختمان‌های دولتی، پاکسازی خیابان‌ها و فضاها و سرگشوده و تسخیر ساختمان‌ها با حمله.» [52] هنگامی که این افراد به «فرای کریس» پیوستند، تا تشکیل «دولت قطعی» توسط مجلس مؤسسان، سوگند وفاداری ویژه‌ای به «دولت موقت صدراعظم ابرت» خوردند. [53] هنگامی که درگیری در مارشال در 24 دسامبر در برلین آغاز شد، ژنرال مرکز 4000 داوطلب در اختیار داشت. آنها در نزدیکی برلین مستقر بودند، اما با نفرات خود که در اردوگاهی در زوسن بودند فاصله‌ی زیادی داشتند. ژنرال فون لوت‌ویتس (General von Lüttwitz) که جایگزین لکویس شده بود، ابرت و نوسکه را دعوت کرد تا این نیروها را بررسی کنند؛ آن دو از دیدن این افراد تعجب کرد چرا که آنان «سربازان واقعی» بودند. نوسکه به سمت ابرت خم شد و گفت: «نگران نباش! حالا خواهی دید چرخ به حرکت خواهد افتاد!» [54]

ژنرال فون لوت‌ویتس در این مقطع بیش از 80 هزار نفر را تحت فرماندهی خود پیرامون برلین داشت. [55] افسران‌شان تردیدهایی درباره‌ی استفاده از آنها در پایتخت داشتند. [56] شاید زمان به نفع انقلاب بود؛ مسئله‌ی دشمنان آگاه انقلاب این بود که قاطعانه ضربه بزنند، در ضمن وسایل انجام این کار را داشتند، و نمی‌خواستند پیش از موعد عمل کنند.

ماجرای آیشهورن

ماجرای آیشهورن آن چیزی بود که دستاویز آزمون قدرت را فراهم کرد و هر دو طرف به آن چنگ زدند. رییس پلیس در انقلاب نوامبر یک فعال سوسیال دموکرات قدیمی، رادیکال قدیمی و از بنیانگذاران حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان بود. او را اغلب به یاد انقلاب 1848 «کوسیدر» [57] (Caussidière) آلمانی می‌نامیدند، و از نظر سوسیال دموکرات‌های اکثریت یکی از افرادی بود که باید به زیر کشیده می‌شد. آنها تا آن زمان حضورش را در ستاد مرکزی پلیس تحمل کرده بودند زیرا قدرت خلع او را بدون از بین بردن دولت ائتلافی نداشتند. اما استعفای سوسیال دموکرات‌های مستقل دست آنها را از این نظر باز گذاشت. آنها به عنوان یک دولت همگن مصمم بودند که افراد خود را به مقام‌های اجرایی منصوب کنند. آنها که تصمیم خود را برای سرکوب گرفته بودند،

نمی‌توانستند در ستاد مرکزی پلیس فردی را تحمل کنند که همدلی‌اش با انقلابیون معروف بود.

آنها با همی این اوصاف محتاطانه عمل کردند. آنتون فیشر (Anton Fischer)، نماینده‌ی معتمد آنها، در 29 دسامبر با برخی از همکاران آیشهورن تماس گرفت و پیشنهادات رمزگذاری‌شده‌ای را بر اساس توافق‌شان برای پیوستن به واحدهایی که او مسئولیت‌شان را داشت، به آنها داد. [58] سپس فورورتنس در اول ژانویه حمله به آیشهورن را در کارزاری که فقط افترازی بود آغاز کرد. روزنامه او را به دریافت «طلای روسیه» به عنوان کارمند آژانس خبرگزاری روستا (Rosta)، خرید غیرقانونی اسلحه و تصاحب مواد غذایی سرقتی متهم کرد. روزنامه‌ی سوسیال دموکرات اعلام کرد که حضور آیشهورن در این پست «خطری برای امنیت عمومی» است. [59] آیشهورن در سوم ژانویه به وزارت کشور پروس احضار و از سوی دویه (Doyé)، مشاور و همکار هیرش (Hirsch) که وزیر سوسیال دموکرات کشور بود، به بدترین اعمال از کلاهبرداری تا سرقت مسلحانه متهم شد. هیئت دولت پروس در چهارم ژانویه به پیشنهاد هیرش تصمیم به برکناری آیشهورن و جایگزینی او با ارنست (Ernst) سوسیال دموکرات گرفت. [60] اما آیشهورن حاضر به کنارگیری نشد، [61] و از حمایت سازمان‌های چپ در برلین، از سوسیال

دموکرات‌های مستقل تا کمونیست‌های انترناسیونال آلمان و اسپار تاکیست‌ها و نمایندگان انقلابی، برخوردار بود.

آرتور روزنبرگ سعی کرده است تا نگرش آیشهورن و امتناع وی از کنار گذاشتن پست خود را توضیح دهد و نتیجه گرفت که نمی‌توان آن را به لحاظ منطقی توضیح داد که گویای «رفتار دمدمی مزاج» آیشهورن است. به نظر روزنبرگ، استعفای آیشهورن مستقل می‌بایست به طور طبیعی به دنبال استعفای وزرای مستقل انجام می‌شد؛ تصورپذیر نیست که جایگاهی با چنین اهمیتی می‌توانست در دست مردی باقی بماند که خصومتش با سوسیال دموکرات‌های اکثریت و همدلی‌اش با انقلابیون زبانزد بود. و همچنین مستقل‌ها هیچ حق نداشتند بر اهمیت این جایگاه کلیدی تأکید کنند. آنها با این نوع استدلال هرگز نباید خواستار استعفای وزیران خود می‌شدند.

[62]

در حقیقت، این مسئله در سطح حقوقی که روزنبرگ آن را قرار می‌دهد مطرح نبود. هنگامی که آیشهورن از تسلیم مقام خود به ارنست خودداری کرد، به احساسات کارگران برلین پاسخ می‌داد، زیرا از نظر کارگران برلین او و نیروهایش، که در هفته‌های اخیر توسط فعالان قابل اعتماد تقویت شده بودند، یکی از آخرین تضمین‌های آنها در برابر نقشه‌ای ضدانقلابی بود که دست‌کم به دولت پشت‌گرمی داشت. خبر برکناری وی انفجاری از

خشم را برانگیخت که خود را در قطعنامه‌ها، اعتصاب‌ها و تظاهرات نمودار ساخت. [63]

نمایندگان انقلابی عصر چهارم ژانویه دیدار کردند و برای یک بار هم شده همگی با هم توافق داشتند: عقب‌نشینی به اندازه کافی به درازا کشیده بود و اقدامی برای تغییر آن لازم است. این دقیقاً همان چیزی بود که مرکزیت حزب کمونیست آلمان (س) فکر می‌کرد، و پیشنهاد دادند که فراخوان اعتصاب عمومی صادر شود. لوکزامبورگ تأکید کرد که موضوع بر سر فرارفتن از یک اعتصاب اعتراضی ساده نیست و همزمان آنها باید هم بدانند که ابرت تا چه حد آماده‌ی پیش‌روی است و هم اینکه کارگران سایر مناطق آلمان چه واکنشی نشان خواهند داد. [64] یک سال و نیم بعد، کمونیستی که در آن جلسه حضور داشت، گفت:

«در عصر چهارم ژانویه، مرکزیت حزب کمونیست آلمان (س) درباره‌ی وضعیتی که اقدام علیه آیشهورن ایجاد کرده بود، بحث کرد. توافق کاملی درباره‌ی چگونگی ارزیابی وضعیت وجود داشت. همه افراد حاضر فکر می‌کردند که تلاش برای تسخیر دولت بی‌معنی خواهد بود: دولتی که توسط پرولتاریا پشتیبانی شود بیش از دو هفته دوام نمی‌آورد. [65] در نتیجه، اعضای مرکزیت همگی توافق کردند که باید از هر شعاری که ناگزیر به معنای سرنگونی دولت آن زمان باشد، اجتناب کنند. شعارهای ما باید به

شرح زیر تنظیم شود: فسخ حکم اخراج آیشهورن. خلع سلاح نیروهای ضدانقلاب (گاردهای زوپه و غیره)؛ و کارگران را مسلح کنید. هیچ یک از این شعارها در شرایطی که این دولت همچنان از پشتیبانی پرولتاریا برخوردار است و این پشتیبانی قابل چشم‌پوشی نیست، به معنای سرنگونی دولت نیست، حتی شعار مسلح کردن پرولتاریا. همه‌ی ما در این باره توافق کردیم. باید با بیشترین انرژی ممکن از این شعارهای حداقل دفاع کرد و این دفاع می‌بایست نتیجه‌ی ضروری کنش قدرتمند اراده‌ی انقلابی باشد... در این معنا که ما فراخوان خود را برای تظاهرات عملی کردیم.» [66]

در حقیقت، برخی اختلافات همچنان باقی بود، اگرچه ابراز نشدند و احتمالاً هنوز حتی درک نشده بودند. لیبکنشت در خارج از جلسه به یکی از رفقاییش درددل کرد: «دولت ما هنوز غیرممکن است، درست است، اما دولت لدهبور بر پایه‌ی نمایندگان انقلابی اکنون امکان‌پذیر است.» [67]

لوکزامبورگ این نظر را داشت، نظری که منطقی به نظر می‌رسید، که حتی اگر سرنگونی دولت ابرت در برلین قابل‌تصور باشد، چنین اقدامی بی‌معنی خواهد بود، زیرا شهرستان‌ها آمادگی ندارند این حرکت را دنبال کنند. اوضاع و احوال این واگرایی را تشدید کرد.

رسیدن به توافق در رهبری‌های انقلابی در لحظه کار سختی نبود. صبح پنجم ژانویه، حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان در برلین، نمایندگان

انقلابی و حزب کمونیست با پخش اعلامیه‌ی مشترکی خواستار تظاهرات در ساعت دو در بولوار زیگهساله (Siegesallee) شدند: «آزادی شما در خطر است! آینده‌ی شما در خطر است! سرنوشت انقلاب در خطر است! زنده‌باد سوسیالیسم انقلابی بین‌المللی!» [68] سازمان برلین خواستار تظاهرات بود و دیگر هیچ. همانطور که در اعلامیه‌ی آنها اشاره شده بود، هدف فقط این بود که «نشان دهد روحیه‌ی انقلابی روزهای نوامبر خاموش نشده است» [69]، و برای نبردی که مطمئناً در حال نزدیک شدن است موضع بگیرند، نبردی که اما هنوز برای امروز نیست. واکنش توده‌ها به فراخوان تظاهرات بود که نشان می‌داد چه باید کرد. [70]

اما این اعتراض در مقیاسی گسترش یافت که خود برگزارکنندگان را متعجب کرد. قلب پایتخت با صدها هزار تظاهرکننده اشغال شده بود، تمام خیابان‌های بولوار زیگهساله تا الکساندرپلاتز (Alexanderplatz)، که در آنجا لده‌بور، لیکنشت، دویمیش و خود آیشهورن از بالکن ستاد مرکزی پلیس قدرت کارگران گردآمده را تصدیق کردند و به این نمایش گسترده‌ی عزم‌شان درود گفتند. آیشهورن گفت: «من کارم را از انقلاب تحویل گرفتم و آن را فقط به انقلاب تحویل می‌دهم.» [71]

یک سال بعد، همان رهبر کمونیستی که قبلاً از او نقل‌قول کردیم، این تظاهرات را به یاد می‌آورد:

«آنچه ما [آن روز] در برلین دیدیم شاید بزرگترین کنش توده‌ای پرولتری در طول تاریخ باشد. باور نداریم که تظاهراتی در این مقیاس در روسیه انجام شده باشد. پرولترها از مجسمه‌ی رولاند تا زیگه‌ساله پشت سر هم رژه می‌رفتند. تظاهرکنندگانی دورتر در تیرگارتن حضور داشتند. آنها سلاح‌های خود را آورده بودند و پرچم‌های سرخ خود را به همراه داشتند. کارگران آماده‌ی انجام هر کاری حتی گذشتن از زندگی خود بودند. این ارتش 200 هزار نفری را لودندورف هرگز ندیده بود.» [72]

به نظر برگزارکنندگان تظاهرات تعداد تظاهرکنندگان، عزم و اراده‌ی آنها برای مبارزه همانا عامل جدیدی بود. روحیه‌ی انقلابی نوامبر از بین نرفته بود، بلکه هرگز آنقدر زنده نبود. گسترده‌ترین توده‌های برلین می‌خواستند بجنگند. آنها اجازه نمی‌دادند که تظاهرات آنها اقدامی بدون آینده باشد.

گامی در مسیر قیام مسلحانه

شاهد کمونیست ما به روایت خود ادامه می‌دهد:

«آن زمان بود که اتفاق خارق‌العاده‌ای رخ داد. توده‌ها خیلی زود، از ساعت نه صبح، در سرما و مه آنجا بودند. رهبران در جایی جلسه داشتند و مشورت می‌کردند. مه شدیدتر شد و توده‌ها هنوز منتظر بودند. اما رهبران مشورت می‌کردند. ظهر شد، گرسنگی و سرما را با خود به همراه آورد. و رهبران مشورت می‌کردند. توده‌ها از شدت هیجان هذیان می‌گفتند. آنها

عمل می‌خواستند، چیزی که هذیان آنها را رفع کند. هیچ کس نمی‌دانست چه چیز. رهبران مشورت می‌کردند. مه غلیظتر شد و با آن غروب فرا رسید. توده‌ها با غم و غصه به خانه برگشتند. آنها رویداد بزرگی را می‌خواستند و هیچ کاری نکرده بودند. و رهبران مشورت می‌کردند. آنها در مارشال مشورت کرده بودند، سپس در ستاد مرکزی پلیس مشورت می‌کردند و هنوز در حال مشورت بودند. کارگران با اسلحه‌هایی در دست و مسلسل‌های سبک و سنگین خود بیرون الکساندرپلاتس خالی ایستاده بودند و در داخل رهبران مشورت می‌کردند. در ستاد مرکزی پلیس اسلحه‌ها هدف‌گیری شده بودند، هر گوشه‌ای ملوانان حضور داشتند و در تمام اتاق‌های مشرف به خیابان، توده‌های برآشفته‌ی سربازان، ملوانان و کارگران دیده می‌شدند. در داخل رهبران نشسته بودند و مشغول مشورت بودند. آنها تمام عصر نشستند و تمام شب نشستند و مشورت کردند. و تا صبح روز بعد هنگام طلوع آفتاب نشسته بودند و هنوز در حال مشورت بودند. گروه‌ها دوباره به بولوار زیگه‌ساله بازگشتند و رهبران هنوز نشسته و در حال مشورت بودند. آنها مشورت و مشورت و مشورت کردند.»

[73]

آنان که مشورت می‌کردند، رهبری برلین حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان یعنی لده‌بور، دویمیش، گریلیویچ معاون آیشهورن، نمایندگان انقلابی،

شولتسه و دیگران و دو عضو مرکزیت حزب کمونیست یعنی کارل لیبکنشت و ویلهلم پیک بودند. [74] مسئله‌ای که مورد بحث قرار داده بود، در واقع مسئله‌ای پیچیده بود. همه آنها احساس می‌کردند که عقب‌نشینی از جانب آنها در ماجرای آیشهورن برای کارگران برلین بسیار ناامیدکننده خواهد بود و چنین سیاستی درک نخواهد شد و بدون شک به دلسردی و از دست دادن نیروها می‌انجامد. آنها همچنین فکر می‌کردند نمی‌توانند با اقدامات نیمه‌کاره بجنگند، و اگر نبردی در بگیرد، جنگی تعیین‌کننده خواهد بود. بسیاری میان آنها فکر می‌کردند که بهترین شکل دفاع حمله است. مردم می‌گفتند که نیروهای حافظ نظم تردید نشان می‌دهند، و هنگامی که فیشر به آنها دستور داد تا ستاد مرکزی پلیس را تصرف کنند، از اطاعت سرپیچی کردند.

مرکزیت حزب کمونیست از بعد از ظهر روز قبل که به اتفاق آرا فکر کرده بودند که می‌توانند و باید اخراج آیشهورن را لغو کنند، نیروهای ضدانقلاب خلع سلاح شوند و حتی پرولتاریا مسلح شود، جلسه‌ای برگزار نکرده بود. همه‌ی آنها فکر می‌کردند که طرح شعارهایی که موجب تحریک نبرد برای سرنگونی دولت ابرت شود اشتباه خواهد بود. اما از آن زمان به بعد تظاهرات بزرگی برگزار شده بود و منطقاً لیبکنشت و پیک می‌توانستند فکر کنند که وضعیت پیشرفت کرده است.

در میان سایر چهره‌های برجسته در آن جلسه [75] ، بسیاری تصور می‌کردند می‌توانند به راحتی قدرت را تصاحب کنند، مسئله‌ای که فقط از نظر رابطه‌ی نظامی نیروها به آن می‌پرداختند. آیا انقلابیون به اندازه کافی سازمان‌یافته هستند که بتوانند در نبردی شرکت کنند که فقط می‌تواند نبرد تعیین‌کننده باشد؟ این نظر دورن‌باخ بود. او یک آشوبگر با استعداد بود و نفوذ زیادی بر ملوانان لشکر مستقر در مارشال داشت، و اعلام کرد ملوانان فقط منتظر یک اشاره هستند تا در کنار کارگران برای سقوط دولت ابرت مبارزه کنند. وی افزود که بنا به اطلاعاتش بزرگترین بخش پادگان برلین نیز همین حال و هوا را دارند. وی سخن خود را با این موضوع به پایان رساند که از منبعی معتبر می‌داند که چند هزار نفر که با 2 هزار مسلسل و 20 توپ صحرایی در اشنیداو اردو زده‌اند، آماده‌ی راهپیمایی به سمت پایتخت هستند: آنها باید پیش بروند. لدهبور متقاعد شد و لیبکنشت پای اعتبار خود را به میان کشید. هر دو فکر می‌کردند که دیگر اعتراض به برکناری آیشهورن کافی نیست، بلکه از آنجا که این امکان وجود دارد باید برای تصاحب قدرت مبارزه کنند. [76]

اتحاد غیرمعمول لدهبور و لیبکنشت تعیین‌کننده بود. جلسه هشدار آلبرشت (Albrecht)، نماینده‌ی سربازان، را در نظر نگرفت. او نه تنها ارزیابی دورن‌باخ از وضعیت ذهنی پادگان، بلکه همچنین اعتماد و اطمینان او را

به برخورد ملوانان زیر سوال برد. [77] ریشارت مولر، که رییس جلسه بود، مانند لیکنشت فکر می‌کرد توده‌ها مسیر انقلابی در پیش گرفته‌اند، اما با اینکه زمان آغاز حمله در برلین برای پیشاهنگی فرا رسیده که از بقیه کشور جدا افتاده مخالفت کرد، حمله‌ای که در بهترین حالت به پیروزی در فقط پایتخت می‌انجامید. [78]

دویمیش از او حمایت کرد و گفت که موضوع بر سر تصاحب قدرت فقط برای چند روز در یک کمون زودگذر برلین نیست، بلکه پیروزی قطعی در مقیاس ملی است. اما این بار ریشارت مولر و دویمیش در اقلیت بودند. آنها فقط شش رأی آوردند. [79] بنابراین، جلسه تقریباً به اتفاق آرا تصمیم گرفت که احتمال سرنگونی دولت را آزمایش کند. برای این منظور «کمیته‌ای انقلابی» متشکل از پنجاه و دو عضو برای رهبری تعیین کرد که هر چه زودتر خود را به یک دولت موقت انقلابی ارتقا بخشد و منتظر انتخاب مجدد شوراهای و کنگره جدید باشد. در راس آن سه رئیس با حقوق برابر یعنی لده‌بور، لیکنشت و پاول شولتسه قرار داشتند. [80] این ساختار بسیار سنگینی بود و محکوم به سترونی. دویمیش دوباره ماجراجویی را نکوهش کرد، و با خودداری از پذیرش هر مسئولیتی برای آن سالن را ترک کرد.

در همان زمان، حادثه‌ای رخ داد که تبعاتش تعیین‌کننده بود، اما نکات بیشتری را باید درباره‌ی آن روشن کرد. گروهی از کارگران مسلح که مستقلاً عمل می‌کردند، بار دیگر ساختمان **فورورتنس** را اشغال کردند. [81] گروه‌های دیگر احتمالاً به امید تشدید تنش در خلال شب شرکت‌های اصلی انتشاراتی و خود دفتر روزنامه را اشغال کردند. [82] بعید به نظر می‌رسد که این افراد فکر کرده باشند که می‌توانند با این‌گونه عملیات کماندویی معضل سلب‌مالکیت مطبوعات سرمایه‌داری را حل کنند. لدهبور بعدها درباره‌ی این اقدامات گفت: «این اقدام توده‌ای ما را با کار انجام‌شده مواجه کرد.» [83] اما در همان حال، او خودش می‌باید کارگران برلین را با کاری انجام‌شده که اثری گسترده‌تر داشت، مواجه می‌کرد.

مبارزه برای سرنگونی دولت

در حالی که این حوادث در خیابان‌های پایتخت در حال گسترش بود، کمیته‌ی انقلابی ناشی و ناپخته دست به کارهای مقدماتی زد. شواهد کمی از آنچه انجام داد وجود دارد و نتیجه‌ی آن کارها دعوت به تظاهراتی جدید برای دوشنبه شش ژانویه در ساعت یازده صبح بود. [84] حضور گسترده‌ی کارگران مستلزم دعوت به اعتصابی عمومی بود. سپس بیانیه‌ای نوشته شد - در آن مرحله با تایپ - که بنا بود در لحظه‌ی تصاحب قدرت صادر شود:

«دولت ابرت - شایدمان تحمل‌ناپذیر شده است. کمیته‌ی انقلابی به نمایندگی از کارگران و سربازان انقلابی (حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان و حزب کمونیست) مرکب از امضاکنندگان زیر اعلام می‌کند که این دولت را خلع می‌کند. کمیته انقلابی مرکب از امضاکنندگان زیر موقتاً وظایف دولت را بر عهده می‌گیرد. رفقا! کارگران! صفوف خود را پیرامون تصمیمات کمیته‌ی انقلابی تشکیل دهید! امضاکنندگان: لیکنشت، لده‌بور، شولتسه.» [85]

اما این درخواست هرگز رنگ روز به خود ندید. زمین زیر پای کمیته‌ی انقلاب لغزنده شده بود. ملوانان مارشستال اعتراض خود را علیه اقدام تهورآمیزی اعلام کردند که برخلاف خواست خود در آن دخالت داده شده بودند، [86] و به دورنباخ حمله کردند که بدون مشورت آنها را درگیر کرده بود. [87] کمیته‌ی انقلابی را مجبور کردند که مارشستال را که محل برگزاری جلسه‌شان بود ترک کند، [88] و زندانیان خود را از جمله آنتون فیشر را که محض احتیاط صبح زود دستگیر کرده بودند آزاد کردند. [89] گروهی 300 نفره به رهبری ملوان لمگن (Lemmgén)، به دستور کمیته‌ی انقلابی برای اشغال وزارت جنگ رفتند. معاون وزیر کشور خواستار حکمی کتبی شد و رهبر گروه برای تهیه آن نزد کمیته برگشت. لمگن قبل از برگرداندن حکم چرتی زد؛ افرادی که از انتظار کشیدن خسته

شده بودند، پراکنده شدند. [90] وقایع ششم ژانویه توهمات روز قبل را از بین برد. شاهد کمونیست ما نوشت: «... این توده‌ها آماده‌ی به دست گرفتن قدرت نبودند. آنان صرف‌نظر از ابتکارات‌شان باید خود را در رأس جنبش قرار می‌دادند و نخستین اقدام انقلابی‌شان باید پایان‌دادن به مشورت رهبران در ستاد مرکزی پلیس می‌بود.» [91]

با وجود صدها هزار اعتصاب‌کننده، در مجموع کمتر از 10 هزار مرد مصمم به جنگ بودند. اینها نیروهای آیشهورن و گروه‌های اشغال‌کنندگان دفاتر روزنامه و چاپخانه و فورورتنس بودند که کمونیست‌ها و مستقل‌ها، اویگن لوینه، ورنر مولر، اوتو براس و هابرلند (Haberland)، رئیس کمیته نوی‌کلن آن‌ها را تقویت و کنترل می‌کردند. [92] توده‌های کارگر برلین آماده‌ی اعتصاب و تظاهرات بودند، اما حاضر به دخالت در مبارزه‌ی مسلحانه نبودند.

عصر 6 ژانویه بسیاری می‌توانستند ببینند که جنبش در حال عقب‌نشینی است و این تصور که می‌توانند قدرت را تصاحب کنند، اشتباهی جدی بود. کمیته‌ی مرکزی شوراه‌ها و هیئت اجرایی آن در برلین هر دو برکناری آیشهورن را تأیید کردند. [93] نوسکه در ستاد مرکزی «فرای کریس» مستقر شد و ضدحمله خود را تدارک می‌دید. مرکزیت حزب کمونیست دچار بحران شده بود. رادک، که با اصرار لوکزامبورگ هنگام شروع

عمل مخفی شده بود، از طریق دونکر (Duncker) به مرکزیت حزب پیام فرستاد و قویاً توصیه کرد که خواستار بازگشت اعتصاب‌کنندگان به محل کار خود شود و فوراً کارزاری برای انتخاب مجدد شوراهای کارگران آغاز کند. [94]

لوکزامبورگ به او پاسخ داد که مستقل‌ها آماده‌اند تسلیم شوند و کمونیست‌ها نباید با به‌صدا آوردن زنگ خطر برای عقب‌نشینی کار آن‌ها را آسان کنند، اقدامی که هر چند به باور او ضروری نیز بود. [95] یوگیش از مرکزیت خواست تا مسئولیت و حمایت از لیبکنشت و پیک را که از عصر 5 ژانویه به بعد بدون هیچ اختیاری و خلاف تمام انضباط حزبی عمل کرده بودند، نپذیرد، اما مرکزیت در این اقدام که باید درست در وسط نبرد اعلام می‌شد و خطر سوءتفاهم را دربرداشت، تردید کرد. [96] مستقل‌ها نیز کمتر دچار تفرقه نشده بودند. هیئت اجرایی ملی آن‌ها اُسکار کوهن و لوییژه زیتس را اعزام کردند تا برلینی‌ها و به ویژه لدهبور را متقاعد کنند که باید مذاکره کنند و سرانجام کمیته‌ی انقلابی با 51 رأی موافق به 10 رأی مخالف با این امر موافقت کرد. [97]

مذاکرات در طول شب 6 - 7 ژانویه آغاز شد. مستقل‌ها خواستار آتش‌بس بودند که در یک بند آن تخلیه‌ی ساختمان‌های اشغال‌شده توسط انقلابیون پیش‌بینی شده بود. دولت تخلیه‌ی بی قیدوشرط را پیش‌شرط هرگونه توافق

قرار داد. [98] وضعیت دولت ساعت به ساعت با برگشت نیروها و سردرگمی در صفوف پیشتاز کارگران و افزایش اعتماد به نفس در طرف دیگر بهبود می‌یافت. در شب 5-6 ژانویه، هیئت اجرایی حزب سوسیال دموکرات آلمان اعلامیه‌ای را با عنوان **فوق‌العاده‌ی فورورتس** منتشر کرد که اهدافش را روشن می‌کرد. اعلامیه «دارودسته‌های مسلح اتحادیه‌ی اسپارتاکوس» را «دیوانگان و جنایتکارانی» توصیف کرد که کارگران آلمانی را با «قتل، جنگ خونین داخلی، هرج و مرج و قحطی» تهدید می‌کردند. [99] در 6 ژانویه، نوسکه که اختیارات پلیس را به ژنرال فون لوت‌ویتس داده بود، زمینه را برای مداخله‌ی «فرای کورپس» فراهم کرد. [100] یک گردهمایی در مقابل کاخ صدارت عظمی برگزار شد که ابرت و شایدمان در آن سخنرانی کردند و تلاش برای برپایی «دیکتاتوری لیبنکشت و رزا لوکزامبورگ» را محکوم کردند و از همه شهروندان درخواست کمک کردند. [101]

چند ساعت بعد، واحد ارتشی «سوسیال دموکرات» در ساختمان رایشستاگ مستقر شد. در 8 ژانویه، دو هنگ از شش گروهان هر یک در رایشستاگ، همراه با کوتنر (Kuttner) روزنامه‌نگار **فورورتس** و سرهنگ گرامتو (Colonel Gramthow) از وزارت جنگ، سازماندهی شدند. [102] در همان روز، وزرا - خارج از وزارتخانه‌های خود - ملاقات کردند و

اقدامات لازم را برای نبرد انجام دادند. نوسکه، که به عنوان فرماندهی کل قوا منصوب شده بود، تصمیم گرفت «فرای کورپس» را در منطقه‌ی لیخترفلد (Lichterfeld) متمرکز کند. [103] مذاکرات در عصر 8 ژانویه قطع شد، ضمن آنکه هر یک از طرفین با قاطعیت از مواضع خود دفاع می‌کردند.

سپس دولت فراخوانی را به مردم برلین صادر و قصد خود را برای مبارزه‌ی خشونت‌آمیز با خشونت و «جلوگیری از ظلم و هرج و مرج» اعلام کرد. [104] در جبهه‌ی نیروهای انقلابی، لیبکنشت ضمن بازدید از مردانی که فورورترس را اشغال کرده بودند - که در میان آنها پسرش ویلهلم نیز حضور داشت - فرار رهبران مستقل‌ها را محکوم کرد. [105] نمایندگان انقلابی، نمایندگان حزب کمونیست آلمان (س) و سه نفر از اعضای هیئت اجرایی حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان در 9 ژانویه به بیانیه‌ی دولت با فراخوان «با اعتصاب عمومی بپا خیزید! مسلح شوید!» پاسخ دادند:

«وضعیت روشن است ... کل آینده‌ی طبقه‌ی کارگر، کل انقلاب اجتماعی، در خطر است. شایدمان و ابرت علناً طرفداران خود و بورژوازی را به مبارزه علیه شما کارگران فرا می‌خوانند ... انتخابی در کار نیست! ما باید

تا آخر بکنجیم! برای اعتصاب عمومی بپا خیزید! برای مبارزه‌ی نهایی،
برای پیروزی، به خیابانها بیاید!» [106]

اتحادیه‌ی سربازان سرخ نیز خواهان آن شد که کارگران مسلح برای
مبارزه در خیابانها تجمع کنند. [107]

اکثریت کارگران برلین نه آماده‌ی شرکت در جنگ بودند و نه حتی آماده‌ی
تأیید جنگ داخلی بین دو اردوگاه که در شرف آغاز شدن بود، زیرا هر دو
به یک اندازه ادعا می‌کردند سوسیالیست هستند. گردهم‌آیی‌ها و مجالسی
در کارخانه‌ها برگزار شد و تقریباً همه با دفاع از پایان‌دادن فوری به تمام
نبردها و «نزاع‌های برادرکشی» خواستار اتحاد همه‌ی جریان‌هایی شدند
که خود را سوسیالیست می‌نامیدند. صبح روز نهم جلسه‌ای در هومبولدتاین
(Humboldtthain) با حضور کارگران شوارتسکف
(Schwartzkopf) و آگ (AEG) و با شعار «کارگران متحد شوید،
اگر نه با رهبران، دستکم بالای سر آنها» برگزار شد. [108]

هیئتی از این تظاهرکنندگان به شورای مرکزی رفتند و در آنجا خود ماکس
کوهن پژواک اضطراب آنها شد، و در نتیجه بلافاصله از سوی رئیس
شورا، لاینرت (Leinert)، دعوت به سکوت شد. [109] مستقل‌های
دست‌راستی و سوسیال‌دموکرات‌های اکثریت، به دلایل مختلف، از این
میل برای محکوم کردن ماجراجویان افراطی نهایت استفاده را بردند. اما

این جنبش عمدتاً خودجوش بود. تحت فشار این جنبش بود که مذاکراتی که مستقل‌ها خواستارش شده بودند از عصر روز نهم ژانویه از سر گرفته شد. این مذاکرات تا روز یازدهم با یک هیئت نمایندگی از سوی دولت به ریاست هرمان مولر ادامه یافت. [110]

در این فاصله، زمان به نفع دولت کار می‌کرد که تصمیم گرفته بود به هر قیمتی اقدامی قاطع به عمل آورد. در هشتم ژانویه، نیروهای آن ایستگاه آنهالت (Anhalt) و ساختمان اداری راه‌آهن را که از روز گذشته اشغال شده بود، دوباره اشغال کردند. در نهم ژانویه، آنها مؤسسه‌ی انتشاراتی رسمی رایش را اشغال و چاپخانه‌ی فورورتس را محاصره کردند. در آنجا، برتوس مولکن‌بور (Brutus Molkenbuhr) به افسر مسئول عملیات تأیید کرد که دستورات او به‌واقع بازپس‌گرفتن آن با زور است. [111] در دهم ژانویه، هنگ‌های گارد به اشنپنداو که دژ شورش بود و برای عقبه‌ی نیروهای سرکوبگر تهدیدی به‌شمار می‌رفت حمله کردند. رئیس شورای کارگران در درگیری کشته شد، و ماکس فون لوژسکی (Max von Lojevski) اسپارتاکیست، رئیس شورای سربازان و سردبیر سابق لایپزیگر فولکس تسایتونگ، دستگیر و همراه با کسانی که با او زندانی شده بودند به قتل رسید. [112]

در طول شب دهم تا یازدهم ژانویه، در حالی که مذاکرات در جریان بود، یکی از مذاکره‌کنندگان، گئورگ لدهبور همراه با رهبر اسپارتاکیست، ارنست مهیر دستگیر شدند. [113] صبح یازدهم ژانویه، نیروهای تحت فرماندهی سرگرد فون اشتفانی (Major von Stephani) شروع به بمباران ساختمان فورورتنس کردند. [114] پس از دو ساعت، افراد محاصره‌شده پرچم سفیدی را به اهتزاز درآوردند و هیئتی را اعزام کردند؛ اعضای آن دستگیر شدند. افسر ده دقیقه به اشغالگران فرصت داد تا بدون قید و شرط بیرون بیایند. چندین زندانی از جمله ورنر مولر و روزنامه‌نگار فرنباخ (Fernbach) درجا به قتل رسیدند، سپس عصر همان روز سربازان ساختمان آژانس خبری ولف (Wolff) و آخرین ساختمان انتشاراتی را باز پس گرفتند. سرانجام، در دوازدهم ژانویه، به حمله به ستاد مرکزی پلیس مبادرت کردند که هنوز در آن 300 شورشی مقاومت می‌کردند. رهبر آنها، یوستوس براون (Justus Braun) کمونیست همراه با تعدادی از رفقاییش از پای درآمدند. [115]

وحشیگری حمله‌ی مردان نوسکه و فشار کارخانه‌ها برای خاتمه‌دادن به جنگ برادرکشی کافی بود تا رهبری معمولی کمیته‌ی انقلابی که ظاهراً آخرین جلسه‌شان نهم ژانویه بود به هم بریزد. مرکزیت حزب کمونیست آلمان (س) نیز کاملاً آشفته و بهم‌ریخته بود. چند روز بود که با لیبکنشت

ارتباطی نداشتند. لیبکنشت وقت خود را با رهبران مستقل می‌گذراند. لوی و رادک در خانه‌ی رادک دیدار داشتند. آنها می‌دانستند رهبری فلج شده و در مقابل تصمیماتی که باید به وضوح گرفته می‌شد ناتوان است. آنها در نهم ژانویه طرحی را برای مداخله‌ی مشترک در گردهمایی‌های کارگران جهت ارائه‌ی پیشنهاد عقب‌نشینی و تخلیه‌ی اماکن اشغالی تهیه کردند، طرحی که به نظر آنها یگانه راه متوقف‌کردن سرکوب تهدیدآمیز بود. اما هنگامی که فهمیدند که دیگر خیلی دیر شده، چرا که نیروهای نظامی به راه افتاده بودند، از این طرح که همانند طرح لیبکنشت و پیک فردی بود، دست برداشتند. [116] رادک در نهم ژانویه نامه‌ای به مرکزیت نوشت که بنا بود لوی آن را به آنها برساند:

«شما در جزوه‌ی خود درباره‌ی برنامه‌تان، اتحادیه‌ی اسپارتاکوس چه می‌خواهد؟، اعلام می‌کنید که فقط در صورتی می‌خواهید قدرت را به دست بگیرید که اکثریت طبقه‌ی کارگر پشت سرتان باشد. این دیدگاه کاملاً درست بر این واقعیت ساده استوار است که بدون حمایت سازمان توده‌ای پرولتاریا نمی‌توان دولت کارگری تشکیل داد. امروزه تنها تشکل‌های توده‌ای که در نظر گرفته می‌شوند یعنی شوراهای کارگران و سربازان فقط روی کاغذ قدرت دارند. بنابراین، نه حزب مبارزه، حزب کمونیست، بلکه سوسیال وطن‌پرستان یا مستقل‌ها هستند که آنها را رهبری می‌کنند. در چنین

وضعیتی مطلقاً هیچ نوع بحثی درباره‌ی این رؤیا که پرولتاریا احتمالاً قدرت را تصاحب کند وجود ندارد. اگر در نتیجه‌ی شورش ناگهانی دولت به دست شما می‌افتاد، رابطه‌ی شما با استان‌ها قطع می‌شد و طی چند ساعت شما را از بین می‌بردند.» [117]

بنابراین، رادک فکر می‌کرد که اقدامی که با تصویب نمایندگان حزب رخ داده بود، اشتباهی جدی بود:

«در این وضعیت، تصمیم به اقدامی که نمایندگان انقلابی روز شنبه به عنوان پاسخی به حمله‌ی دولت سوسیال - وطن‌پرستان به ستاد مرکزی پلیس در نظر داشتند، می‌بایست فقط خصلت یک عمل اعتراضی را می‌داشت. پیشاهنگ پرولتری، که از سیاست دولت به ستوه آمده بود و تحت هدایت نمایندگان انقلابی قرار نداشت و تجربه‌ی سیاسی‌شان آنها را قادر به درک روابط نیروها در رایش به عنوان یک کل نکرده بود، در شور و شوق خود حرکت اعتراضی را به مبارزه برای قدرت بدل کرد. این امر به ابرت و شایدمان اجازه می‌دهد ضربه‌ای به جنبش در برلین وارد کنند که می‌تواند جنبش را در کل تضعیف کند.» [118]

رادک از نمونه‌ی بلشویک‌ها در ژوئیه‌ی 1917 استفاده کرد. او قاطعانه اصرار داشت تا رهبران کمونیست مسئولیت‌های خود را بپذیرند که به معنای به دست گرفتن ابتکار عمل پیش از دعوت مردم به عقب‌نشینی بود:

«یگانه نیرویی که قادر به توقف و جلوگیری از این فاجعه است، شما، حزب کمونیست، هستید. شما بصیرت کافی دارید تا بدانید این مبارزه نومیدانه است. اعضای شما لوی و دونکر به من گفته‌اند که شما این موضوع را می‌دانید... هیچ‌کس نمی‌تواند مانع عقب‌نشینی نیروی ضعیف‌تر از نیروی قوی‌تر شود. در ژوئیه 1917، ما بی‌نهایت از امروز قدرتمندتر بودیم و با تمام توان خود مانع توده‌ها شدیم، و هنگامی که موفق نشدیم، با تلاشی فوق‌العاده به عقب‌نشینی از یک مبارزه‌ی نومیدانه پرداختیم.» [119]

هیچ کس نمی‌تواند تردید کند که تجزیه و تحلیل رادک هم‌زمان بود با احساساتی گسترده در میان کارگران برلین، کارگرانی که برای دفاع از خود در برابر اقدامات ضدانقلابی بسیار مصمم بودند، اما به دلیل سیاست نامنجم رهبران انقلابی و جنگ داخلی بین احزاب مختلف کارگری سرگردان شده بودند. همان روز که رادک نامه‌ی خود را به مرکزیت فرستاد، 40 هزار کارگر آ.ا.گ، شوارتسکف و چندین کارخانه‌ی دیگر در هومبولدتاین دیدار و کمیسیونی متشکل از هشت عضو - دو عضو از هر حزب و دو نفر از نمایندگان انقلابی [120] - را انتخاب کردند تا کارزاری را پیرامون شعارهایی که پذیرفته بودند سازمان دهند: رهبران کنونی را کنار بگذارید و آنها را با رهبران «سازش‌ناپذیر» جایگزین کنید،

ستاد کل ارتش را منحل کنید، همه رده‌ها را سرکوب کنید و ارتش را مرخص کنید. [121]

روز بعد، 15 هزار کارگر در اشنپنداو خواستار استعفای کمیسرها ی خلق، تشکیل کمیته‌ها در همه ی سطوح بر اساس برابری در تعداد نمایندگان سه حزب - اکثریت، مستقل و کمونیست - و انتخاب مجدد شوراهای کارگران و سربازان شدند. [122] در روزهای بعد سیلی از قطعنامه‌ها به همین منظور جریان داشت و همه ی آنها خواستار برکناری اپرت و شایدمن، انتصاب یک مستقل دیگر به سمت رییس پلیس و تشکیل دولتی از سه حزب کارگری شده بودند. [123] این واقعیت که بسیاری از فعالان سوسیال دموکرات از این پیشنهادها حمایت کردند، نشان‌دهنده ی عمق تمایل به وحدت و خصومت طبقه ی کارگر برلین با آنچه که آن را نزاع برادرکشی می‌دانست بود. اگر مرکزیت پیشنهادهای رادک را تصویب می‌کرد، این امکان را به حزب کمونیست آلمان (س) می‌داد که از سرزنش مستقیم یا غیرمستقیم برای ادامه ی جنگ اجتناب کند، مستقل‌ها و نمایندگان انقلابی سردرگم را به عقب‌نشینی لازم بکشاند و کسانی را که در حزب سوسیال دموکرات آلمان خواستار سرکوب چپ افراطی بودند، یعنی متحدان آگاه ستاد کل ارتش، را به انزوا بکشاند.

اما رهبران اسپارتاکیست - از جمله لوکزامبورگ - وضعیت را به نحو متفاوتی ارزیابی می‌کردند. آنها می‌خواستند یک نقطه‌ی افتخارآمیز مقاومت داشته باشند و به اشغال **فورورس** ادامه دهند، و بدین ترتیب در جناح چپ روی دست نمایندگان انقلابی و مستقل‌های چپ بلند شوند. آنها اجازه دادند که مستقل‌ها با بهره‌برداری از اشتیاق مردم منتفع شوند، اما در پایان این سوسیال دموکرات‌های اکثریت بودند که به تنهایی سود بردند، زیرا آنها موفق شدند به مردم بباورانند که فقط کمونیست‌ها مخالف تشکیل اتحاد کارگران در این اوضاع و احوال بودند. کمونیست‌ها با پایبندی به انجام یک شورش نیمه‌کاره، مخالفان ابرت را در حزب سوسیال دموکرات آلمان در زمانی که هیچ راحل دیگری به نظر نمی‌رسید در دسترس باشد، در مقابل سیاست سرکوب خلع‌سلاح کردند. [124]

لوی در بحثی که در مرکزیت دنبال شد، از نظر رادک دفاع کرد. یوگیش فراتر رفت و خواستار آن شد که با عمل لیبکنشت و پیک علناً در **دی روته فانه** مخالفت شود. اگرچه لوکزامبورگ در احساسات او شریک بود - بنا به گفته پاول لوی، لوکزامبورگ گفته بود دیگر نمی‌توان در آینده با لیبکنشت کار کرد [125] - این مخالفت علنی هرگز ابراز نشد. در دهم ژانویه، ویلهلم پیک، به نام مرکزیت حزب کمونیست آلمان (س)، نامه‌ای را خطاب به نمایندگان انقلابی و کمیته‌ی عمل نوشت و اعلام کرد که حزب

نمایندگان خود را از کمیته بیرون می‌آورد. در این نامه نمایندگان انقلابی برای «عدم قطعیت و تزلزل‌شان» و همچنین «دخالت در مباحث تضعیف‌کننده، مختل‌کننده و فلج‌کننده» مورد انتقاد قرار گرفتند و بدینسان این تلقی را می‌داد که مبارزه باید ادامه یابد. [126] احتمالاً پس از این بحث بود که لوکزامبورگ در دی روته فانه دست به حمله‌ای گسترده به مستقل‌ها زد:

«بار دیگر حزب سوسیال دموکرات آلمان نقش فرشته‌ی نگهبان ضدانقلاب را بازی کرده است. هازه و دیتمان شاید از دولت ابرت استعفا داده باشند، اما در خیابان همان سیاستی را که در دولت انجام می‌دادند، پیش می‌برند. آنها همچون پوشش شایدمان‌ها عمل می‌کنند... بیش از همه، هفته‌های آینده را باید به انحلال حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان، این جسد پوسیده، اختصاص داد که تجزیه‌اش انقلاب را مسموم می‌کند.» [127]

لوکزامبورگ در هشتم ژانویه نوشت:

«آلمان تاکنون سرزمین کلاسیک سازمان بوده است. در اینجا ما نسبت به سازمان متعصب هستیم و آن را به رخ دیگران می‌کشیم. همه چیز باید فدای «سازمان» شود: عقل سلیم، اهداف ما و توانایی جنبش برای عمل کردن. امروز چه می‌بینیم؟ در لحظات سرنوشت‌ساز انقلاب، این

استعداد سازماندهی که درباره‌ی آن بسیار داد سخن سر داده‌اند، به رقت‌انگیزترین نحو از بین می‌رود.» [128]

در یازدهم ژانویه نوشت:

«فقدان رهبری، نبود مرکزی برای سازماندهی طبقه‌ی کارگر برلین، نمی‌تواند ادامه یابد. اگر آرمان انقلاب پیشرفت است، اگر پیروزی پرولتاریا و سوسیالیسم فقط یک رؤیا نباشد، کارگران انقلابی باید سازمان‌های رهبری ایجاد کنند که بتوانند انرژی جنگی توده‌ها را هدایت کند و از آن بهره ببرد.» [129]

بدینسان، به نظر می‌رسد لوکزامبورگ تحت تأثیر این روزهای مبارزات انقلابی به برداشتی از حزب انقلابی نزدیک شده است که تا آن زمان با آن مخالفت می‌کرده است. [130] در آخرین مقاله‌اش کوشید ترازنامه‌ای از «هفته‌ی اسپارتاکوس» ترسیم کند. [131] لوکزامبورگ تکرار کرد که بی‌تردید انتظار «پیروزی قاطع انقلاب پرولتری»، سقوط دولت ابرت - شایدمان و «برقراری دیکتاتوری سوسیالیستی» غیرممکن است. علت این امر را باید در عدم بلوغ انقلاب، نبود هماهنگی بین مراکز انقلابی - «اقدام مشترک ابعاد کاملاً جدیدی به حملات و واکنش پرولتاریای برلین می‌داد» - و این واقعیت یافت که مبارزات اقتصادی تازه آغاز شده بود. در این

شرایط، آنها باید از خود بپرسند که آیا هفته قبل «خطا» بوده است؟ او چنین فکر نمی‌کرد، زیرا باور داشت که کارگران را تحریک کرده بودند: «کارگران انقلابی در مواجهه با تحریک خشونت‌آمیز ابرت - شایدمان، ناگزیر شدند دست به اسلحه ببرند. این مایه‌ی افتخار انقلاب بود که حمله را به فوریت و با تمام قدرت خود دفع کرد تا مبادا ضدانقلاب ترغیب شود گام تازه‌ای به جلو بردارد و صفوف پرولتاریای انقلابی و اعتبار انقلاب آلمان درون بین‌الملل خدشه‌دار نشود.» [132]

به نظر لوکزامبورگ، پایان ظاهری مبارزه با شکست باید با «تضاد بین وظیفه‌ای که بر عهده گرفته می‌شود و نبود پیش‌شرط‌های تحقق آن در آن مرحله از انقلاب» توضیح داده شود. اما تاریخ می‌آموزد که «راه سوسیالیسم با شکست‌ها» هموار شده است، و شکست‌ها برای کسانی که قادر به درس‌گرفتن از آنها هستند به پیروزی می‌انجامد:

«رهبری شکست خورد. اما رهبری می‌تواند و باید توسط توده‌ها و از میان توده‌ها بازآفرینی شود. ... توده‌ها این وظیفه را بر عهده گرفتند. آنها این «شکست» را به حلقه‌ای در رشته‌ی شکست‌های تاریخی بدل کردند که مایه‌ی غرور و قدرت سوسیالیسم بین‌المللی است. به همین دلیل است که پیروزی آینده از این «شکست» شکوفا خواهد شد.» [133]

بهرغم این اعتقادنامه، عنوانی که لوکزامبورگ به مقاله‌اش داد یعنی «نظم در برلین حاکم است»، وضعیت را با تمام ددمنشی‌اش جمع‌بندی کرد. رهبری حزب کمونیست آلمان (س) نتوانسته بود از خردشدن جنبشی جلوگیری کند که خود به شروع‌شدن آن یاری رسانده بود و هیچ اقدامی برای جلوگیری یا توقف آن به عمل نیاورد. بی‌شک اجازه داد تا امکان مبارزه برای ایجاد جبهه‌ی طبقاتی علیه رهبرانی از دست برود که با ژنرال‌ها متحد بودند. این بهای سنگینی برای اقدامی افراطی بود که لیبرکنشت و اکثریت نمایندگان انقلابی بدون تأمل کافی انجام داده بودند – همان افرادی که چند روز قبل اسپارتاکیست‌ها را برای «تاکتیک شورشگرانه» شان به باد انتقاد گرفته بودند.

ترور مضاعف

در واقع «فرای گُرس» تصمیم گرفته بودند به سر ضربه بزنند و فعالانه در جستجوی رهبران انقلابی بودند. دورن‌باخ، امیل آیشهورن و پاول شولتسه موفق شدند از پایتخت خارج شوند، [134] اما لوکزامبورگ و لیبرکنشت در آنجا ماندند. لوکزامبورگ هنوز در تحریریه‌ی دی روته فاته مشغول کار بود که نیروهای نوسکه به ساختمان فورورتس حمله کردند و لوی به دشواری توانست او را قانع کند که زندگیش در خطر است و وظیفه دارد پنهان شود. لیبرکنشت همین عدم‌هشیاری را از خود نشان داد و همان

لحظات تأکید داشت که باید مقدمات یک گردهمایی عمومی فراهم شود تا لوکزامبورگ و او به نام حزب سخن بگویند. سرانجام، هر دو رضایت دادند که پنهان شوند، اما از ترک برلین هنگامی که سرکوب کارگران را زیر ضرب شدید خود گرفته بود، خودداری کردند. [135] آنها در دوازدهم تا سیزدهم ژانویه ابتدا به نوی کلن و سپس به آپارتمان یک هوادار در ویلمرسدورف پناه بردند. این جا بود که لوکزامبورگ با خواندن فورورتس دریافت که لیکنشت سند بدنام کمیته‌ی انقلابی را امضا کرده است. [136] لوکزامبورگ به لیکنشت گفت: «کارل، این برنامه‌ی ماست؟» [137] سکوت بین آنها برقرار شد.

در این آپارتمان بود که عصر روز پانزدهم ژانویه آنها همراه با ویلهلم پیک، که برای‌شان اوراق جعلی آورده بود، دستگیر شدند. هر سه نفر را به هتل ادن، مرکزی که کارکنان لشکر گارد در آن مستقر شده بودند، انتقال دادند و سروان پابست (Captain Pabst) از آن‌ها بازجویی کرد. در طول شب، ابتدا لیکنشت و سپس لوکزامبورگ با محافظان هتل را ترک کردند تا در موابیت (Moabit) حبس شوند. در شانزدهم ژانویه، فورورتس تنها روزنامه‌ای بود که در نسخه‌ی صبح خود خبر دستگیری دو رهبر کمونیست را اعلام کرد. در یادداشتی به خود به‌خاطر

«بخشندگی» پیروزمندان تبریک گفت که می‌دانستند چگونه از «نظم،

زندگی انسانی و قانون در برابر زور» دفاع کنند. [138]

با این وجود، نسخه‌های ظهر روزنامه‌ها در عناوینی بزرگ خبر مرگ لیبکنشت و لوکزامبورگ را اعلام کردند؛ لیبکنشت در حالی که قصد فرار داشت از پا درآمد و لوکزامبورگ را افرادی ناشناس زجرکش کردند که وسیله‌ی نقلیه‌ی نظامی حامل او را برای انتقال به موابیت متوقف کرده بودند. لشکر گارد در اطلاعیه‌ای جزئیاتی را اعلام کرد که در آن زمان یگانه منبع اطلاعات به‌شمار می‌آمد. لیبکنشت که فردی ناشناس به سرش ضربه‌ای زده بود، هنگام خروج از هتل ادن زخمی شد. او از خرابی ماشین سوءاستفاده کرد و کوشیده بود به تیرگارتن (Tiergarten) بگریزد، و پس از اخطارهای معمولی مورد اصابت گلوله قرار گرفت. اما جمعیتی بیرون از هتل ادن لوکزامبورگ را زدند، سربازان او را در حالی که بیهوش بود سوار خودرویی نظامی کردند، اما عده‌ای در راه او را از دست نگهبانان بیرون کشیدند و کارش را تمام کردند. جسد لیبکنشت در سردخانه بود، اما جسد لوکزامبورگ پیدا نشده بود. [139]

واقعیت زره زره پدیدار شد. این سربازان بودند که پس از آنکه ظاهراً در هنگام بازجویی با آنها به‌شدت بدرفتاری کرده بودند، زندانیان خود را کشته بودند. لیبکنشت، که ابتدا بیرون آمد، سرباز رونگه (Runge) با قنداق

تفنگ به پشت گردنش ضربه‌ای زد و او را که خونریزی کرده بود داخل اتومبیلی انداخت و به تیرگارتن انتقال داد و در آنجا نگاهی کار او را تمام کرد. ستوان نیروی دریایی فون فلوگ - هارتونگ (von Pflugk-Hartung) کل عملیات را هدایت می‌کرد. جسد لیبکنشت را بعداً به عنوان «جسد یک ناشناس» به پاسگاه پلیس باغ وحش تحویل دادند. لوکزامبورگ که قبلاً وضعیت بسیار بدی داشت، به همان شیوه مورد اصابت قنداق تفنگ رونگه قرار گرفت، او را بیهوش در خودرو نظامی انداختند و کشتند. بدنش را با سنگ سنگین کردند و سپس به داخل کانال انداختند که فقط چند ماه بعد او را تحویل داد. این عملیات را ستوان فوگل هدایت کرد. [140] چند ماه بعد، در می 1919، یک دادگاه نظامی، رونگه را به دو سال و فوگل را به دو سال و نیم حبس محکوم کرد و فون فلوگ - هارتونگ تبرئه شد. [141] فوگل با همدستی یکی از قضات خود، نائوسروان کاناریس [142] فرار کرد و موفق شد به خارج از کشور بگریزد.

پیامدهای این قتل مضاعف بی‌حدواندازه بود. یقیناً، بهرغم تلاش‌های یوگیش و لوی، که تلاش عظیمی برای تحقیق کردند، هیچ مسئولیت مستقیمی متوجه هیچ یک از رهبران سوسیال دموکرات نشد. اما مسئولیت اخلاقی آنها بی‌اندازه بود. دو روز پیش از این قتل، فورورتنس مطلبی را منتشر کرده بود که چیزی کمتر از درخواست برای قتل «کارل، رزا و

شرکا، نه یک کشته، نه یک نفر در میان کشته‌شدگان» نبود. [143]
ترورها کار مردانی بود که گرد آمده و مسلح شده و سرانجام مورد حمایت
نوسکه و وزرای سوسیال دموکرات قرار گرفته بودند. شایدمان گفت:
«شما می‌بینید که چگونه تاکتیک تروریستی خودشان گریبان‌شان را گرفته
است!» [144] پس از آن، همیشه خون لیبکنشت و لوکزامبورگ بین
سوسیال دموکرات‌ها و کمونیست‌های آلمان جاری بود.

حزب کمونیست جوان آلمان هم‌هنگام از بهترین رهبر سیاسی و معتبرترین
سخنگوی خود محروم شد. لوکزامبورگ و لیبکنشت برای هر کارگر
آلمانی شناخته شده بودند و از جایگاه والایی در سراسر جنبش بین‌المللی
برخوردار بودند. از میان کمونیست‌های خارج از روسیه، فقط آنان بودند که
آوازه و اعتباری داشتند که همچون افرادی برابر با رهبران بلشویک گفتگو
کنند و در برابر اقتدار آنها در بین‌الملل که قرار بود به زودی تأسیس
شود، پادوزنی به حساب می‌آمدند. علاوه‌براین، اظهارات رونگه و به ویژه
اظهارات سروان پایست سوءظن شدیدی را متوجه پیک کرد که از سوی
قاتلان کشته نشد. این سوءظن‌ها باعث شد تا یک تحقیق حزبی ضرورت
یابد، تحقیقی که هنوز درباره‌ی نتیجه‌گیری‌هایش بحث می‌شود. [145]

این قتل مضاعف نه تنها باعث ایجاد شکافی ترمیم‌ناشدنی بین سوسیال
دموکرات‌های اکثریت و انقلابیون شد بلکه همچنین انقلابیون را متقاعد

کرد که تنها اشتباه آنها تعطل بوده است. چندین ماه تجربه‌ی بی‌رحمانه لازم بود تا گروه‌های منزوی کمونیست‌های آلمان متقاعد شوند که اشتباهات‌شان از نوع دیگری بوده است.

یادداشت‌ها:

- [1]. Frölich, op. cit., pp. 281–2.
 - [2]. در اسطوره‌های یونان رودی در جهان زیرزمین است. شاعران یونانی آن را رودی از رودهای دوزخ یا منشعب از سرچشمه‌ای دوزخی شمرده‌اند - م.
 - [3]. Die Rote Fahne, 27 November 1918.
 - [4]. Dokumente und Materialien, Volume 2/2, op. cit., p. 563.
 - [5]. Vorwärts, 2 December 1918; Barth, op. cit., pp. 80–1; Illustrierte .Geschichte der deutschen Revolution, op. cit., p. 228.
 - [6]. Vorwärts, 6 December 1918.
 - [7]. Vorwärts, 7 December 1918.
 - [8]. Die Rote Fahne, 7 December 1918; K. Wrobel, Der Sieg der Arbeiter und Matrosen, Berlin, 1958, p. 30.
 - [9]. Die Rote Fahne, 8 December 1918.
 - [10]. Wrobel, op. cit., p. 30.
- او براساس گزارش شاهدان عینی، گزارشی از حمله به هتل بریستول در اوتنتر دن لیندن ارائه می‌دهد که توسط کارگرانی از نوی‌کلن انجام شد.
- [11]. خلاصه‌ای از تحقیقات در منبع زیر ارائه شده است:
Coper, op. cit., pp. 154–6.
- (نکات اصلی آن در مطبوعات روزانه و در منبع زیر آورده شده است: (Eichhorn, op. cit.).

- [12] Evidence of General Groener to the Munich trial, cited in G. Ritter .and S. Miller, *Die deutsche Revolution*, Frankfurt-am-Main, 1968, p. 125
- [13] .Cited in Berthold and Neef, *op. cit.*, p. 165
- [14] .Wheeler Bennett, *op. cit.*, p. 31
- [15] .Vorwärts, 11 December 1918
- [16] .Cited in G. Badia, *Les Spartakistes*, Paris, 1966, p. 171
- [17] .Vossische Zeitung, 25 December 1918
- [18] Benoist-Méchin, *Histoire de l'armée allemande*, Volume 1, Paris, 1936, p. 101
- [19] .Allgemeiner Kongress, *op. cit.*, column 123ff
- [20] .Ibid., column 181
- [21] .Groener, *op. cit.*, p. 475
- [22] Ibid.; H. Müller, *op. cit.*, p. 184; *Der Zentralrat der deutschen sozialistischen Republik*, 19 Dezember 1918–8 April 1919, vom ersten zum zweiten Rätekongress, Leiden, 1968, pp. 44–54
- [23] .Der Zentralrat, *op. cit.*, p. 78, n. 38
- [24] .(Wrobel (*op. cit.*)
- او شرحی را ارائه می‌کند که کاملاً به نفع ملوانان است اما روایت‌های دیگر تفاوت چشمگیری نمی‌کنند.
- [25] .Illustrierte Geschichte der deutschen Revolution, *op. cit.*, p. 254
- [26] .Ibid., p. 264; H. Müller, *op. cit.*, p. 227
- [27] Illustrierte Geschichte der deutschen Revolution, *op. cit.*, p. 255; .H. Müller, *op. cit.*, p. 227
- [28] .H. Müller, *op. cit.*, p. 227
- [29] .Illustrierte Geschichte der deutschen Revolution, *op. cit.*, p. 255

- [30]. Resolution in H. Müller, op. cit., p. 226.
- [31]. Illustrierte Geschichte der deutschen Revolution, op. cit., p. 255.
- [32]. H. Müller, op. cit., p. 266.
- [33]. Illustrierte Geschichte der deutschen Revolution, op. cit., p. 255; .H. Müller, op. cit., p. 228
- [34]. H. Müller, op. cit., pp. 256, 228.
- [35]. Illustrierte Geschichte der deutschen Revolution, op. cit., p. 256; .H. Müller, op. cit., p. 229
- [36]. Illustrierte Geschichte der deutschen Revolution, op. cit., p. 256. این منبع بر نقش بارت تأکید می‌کند، در حالی که مولر نقش ابرت را مهم می‌داند.
- [37]. Illustrierte Geschichte der deutschen Revolution, op. cit., p. 258; .H. Müller, op. cit., p. 230
- [38]. Benoist-Méchin, volume 1, op. cit., p. 118.
- [39]. H. Müller, op. cit., p. 232.
- [40]. Der Zentralrat, op. cit., pp. 85–6, 89–94.
- [41]. Freiheit, 29 December 1918.
- [42]. Der Zentralrat, op. cit., pp. 185–6.
- [43]. R. Müller, Der Bürgerkrieg in Deutschland, Berlin, 1925, p. 20.
- [44]. این همان چیزی است که هکرت در کنگره مدعی شد (Der Gründungsparteitag der KPD, op. cit., p. 116) او تعداد این تظاهرکنندگان را 160 هزار نفر تخمین زد.
- [45]. R. Müller, Der Bürgerkrieg, op. cit., p. 21.
- [46]. L.D. Trotsky, History of the Russian Revolution, London, 1977, p. 576.

[47]. پس از آنکه دی روته فانه آنها را به عنوان حامیان قاطع انقلاب پرولتاریا توصیف کرد، نمایندگان این لشکر در فورورتس پاسخ دادند که آنها «هیچ کاری با اسپارتاکیست‌ها ندارند.» (Bock, op. cit., p. 112).

[48]. Trotsky, History of the Russian Revolution, op. cit., pp. 518–19.

[49]. درزل (Dresel)، نماینده‌ی نیمه‌رسمی رئیس‌جمهور ویلسون، نوشت که نوسکه مردی فعال بود که می‌توانست کودتا یا بی‌نظمی‌هایی را سرکوب کند که او پیش‌بینی کرده بود (به نقل از درابکین، منبع یادشده، ص. 442). همین نویسنده (صص. 423-42) بر ارتباط بین تشکیل «فرای کورپس» و سیاست خارجی نزدیک شدن با آنتانت و مبارزه‌ی نظامی علیه بلشویک‌ها، به ویژه در کشورهای بالتیک، تأکید می‌کند.

[50]. Noske, op. cit., p. 68.

[51]. Benoist-Méchin, Volume 1, op. cit., p. 142.

[52]. Ibid., p. 143.

[53]. L. Maercker, Vom Kaiserheer zur Reichswehr, Leipzig, 1922, p. 53.

[54]. Ibid., p. 64.

[55]. Drabkin, op. cit., p. 480.

[56]. ژنرال گرونر بعداً اعلام کرد که نوسکه در 29 دسامبر از ابرت درخواست کرد تا «رهبری نیروها علیه اسپارتاکیست‌ها» را برعهده داشته باشد

(Der Dolchstossprozess in München, Munich, 1925, p. 225).

[57]. Marc Caussidière (1808 – 1861) شخصیت برجسته‌ی جنبش جمهوری‌خواهان فرانسه در نیمه اول قرن نوزدهم بود. کوسیدیر در ژنو متولد شد. او که در سنت اتین کار می‌کرد، در شورش لیون در سال 1834 شرکت کرد (که در آن برادرش کشته شد). او را به 20 سال زندان محکوم کردند اما در سال 1837 عفو شد. پس از آن به تجارت روی آورد و در سفرهای خود برای روزنامه مترقی لا رفرم شراب توزیع کرد. او در جریان انقلاب فرانسه در سال 1848 در باریکادها جنگید، مقر پلیس را تصرف کرد و از سوی دولت موقت به عنوان رییس پلیس منصوب شد - م

[58]. Illustrierte Geschichte der deutschen Revolution, op. cit., p. 260.

- [59]. Vorwärts, 1 January 1919.
- [60]. Kolb, op. cit., pp. 226–7.
- [61]. به توضیحاتش در منبع زیر بنگرید:
- Eichhorn, op. cit., pp. 60ff.
- [62]. Rosenberg, op. cit., p. 325.
- [63]. Illustrierte Geschichte der Novemberrevolution in Deutschland, op. cit., p. 308.
- [64]. Müller, Der Bürgerkrieg, op. cit., p. 30.
- [65]. این عبارت هم در متن فرانسوی و هم در متن انگلیسی به همین معنا نوشته شده است. اما از ادامه‌ی متن به نظر می‌رسد که باید نوشته می‌شد «دولتی که توسط پرولتاریا پشتیبانی نشود بیش از دو هفته دوام نمی‌آورد» - م.
- [66]. Die Rote Fahne, 5 September 1920.
- لوی احتمالاً نویسنده این مقاله بوده است؛ به هر حال، این مقاله دیدگاه او را بیان می‌کند.
- [67]. Radek, October, op. cit., p. 137.
- [68]. کل متن این اعلامیه در منبع زیر یافته می‌شود:
- [69]. Dokumente und Materialien, Volume 2/2, op. cit., pp. 9–10.
- ibid., p. 10.
- [70]. این عبارت از لدهبور است. بنگرید به:
- Ledebour-Prozess, op. cit., pp. 4ff.
- [71]. Die Rote Fahne, 6 January 1919.
- [72]. Die Rote Fahne, 5 September 1920.
- [73]. ibid.
- [74]. کامل‌ترین شرح بحث‌های بعدی را می‌توان در منبع زیر یافت:
- Müller, Der Bürgerkrieg, op. cit., pp. 30ff.

[75]. یعنی نمایندگان انقلابی و مستقل‌های چپ. برخی با چندین سمت مختلف مانند آنتون گریلوئیچ، نماینده‌ی انقلابی، معاون حزب سوسیال دموکرات مستقل در برلین و معاون آیشهورن در آنجا حضور داشتند.

Weber, Die Wandlung des deutschen Kommunismus, Volume 2, Frankfurt-am-Main, 1969, p. 145

[76]. Illustrierte Geschichte der deutschen Revolution, op. cit., p. 274; Müller, Der Bürgerkrieg, op. cit., pp. 30–8, 46

.Ibid., and H. Müller, op. cit., p. 252 [77]

.H. Müller, op. cit., p. 253 [78]

[79]. هم روبرت و هم هرمان مولر از دویمیش، روبرت مولر، اکرت، نوی‌ندورف، رُش و مالتسان نام می‌برند.

[80]. Illustrierte Geschichte der deutschen Revolution, op. cit., p. 275; Ledebour Prozess, op. cit., p. 53

[81]. Illustrierte Geschichte der deutschen Revolution, op. cit., pp. 280–, 1

تصریح می‌کند که این اقدام در جریان تظاهرات واقعی خارج از ستاد پلیس از سوی پیشخدمت یک کافه، آلفرد رولاند (Alfred Roland) انجام شده بود، که بعداً به عنوان عامل تحریک‌کننده افشا شد. این واقعه را تحقیقات مجلس ایالتی پروس و اظهارات متعدد در جریان محاکمه‌ی لدهبور تأیید کرد و ریشارت مولر بر آن صحنه گذاشت:

(Drabkin, op. cit., p. 486, n. 23)

اما غیرقابل‌انکار است که عناصر چپ افراطی که به هیچ وجه عامل تحریک‌کننده نبودند از همان ابتدا در این اشغال شرکت کردند. معروف‌ترین آن‌ها، ورنر مولر نویسنده، یکی از رهبران کمونیست‌های انترناسیونال آلمان در برلین قبل از تأسیس حزب کمونیست آلمان (س) بود. بوک (Bock) (همان منبع، ص. 435) می‌گوید که او یکی از رهبران فعالان چپ در پایتخت بود.

[82]. یعنی، شرکت‌های مطبوعاتی بوکسناشتاین (Büxenstein)، شرله (Scherle)، موسه (Mosse) و اولشتاین (Ullstein) و آژانس تلگرافی ولف (Wolff). در رأس کسانی که موسه را اشغال کردند، فردی به نام دراش (Drach) که در پیغامی از آیزنر گفته شده بود که او «جاسوس» لودندورف است.

(Drabkin, op. cit., p. 486, n. 23).

[83]. Ledebour-Prozess, op. cit., p. 62.

[84]. این درخواست را نمایندگان انقلابی، هیئت اجرایی مرکزی حزب سوسیال دموکرات مستقل برای برلین بزرگ و مرکزیت از حزب کمونیست آلمان (س) به نام کمیته‌ی انقلابی امضا کرده بودند. (Freiheit, 6 January 1919; Dokumente und Materialien, Volume 2/2, op. cit., p. 136).

[85]. رونوشت اصل آن در منبع زیر یافته می‌شود:

Illustrierte Geschichte der deutschen Revolution, op. cit., p. 272.

لیکنش به نمایندگی از لدهبور، که غایب بود، آن را امضا کرده بود.

[86]. Freiheit, 10 January 1919; Dokumente und Materialien, Volume 2/2, op. cit., p. 136.

[87]. Ledebour-Prozess, op. cit., pp. 189–94; E. Waldman, The Spartacist Uprising of 1919 and the Crisis of the German Socialist Movement, Milwaukee, 1958, p. 176.

[88]. Müller, Der Bürgerkrieg, op. cit., p. 87.

[89]. Illustrierte Geschichte der deutschen Revolution, op. cit., p. 280.

[90]. Ibid., p. 276; Ledebour-Prozess, op. cit., pp. 278ff.; Drabkin, op. cit., p. 488, n. 28.

[91]. Die Rote Fahne, 5 September 1920.

[92]. Illustrierte Geschichte der deutschen Revolution, op. cit., p. 281; Drabkin, op. cit., p. 495.

- [93]. فقط دویمیش و ریشارت مولر در غیاب مالتسان رای منفی دادند.
- .Dokumente und Materialien, Volume 2/3, op. cit., p. 15
- [94].Radek, November, op. cit., pp. 137–8.
- .Ibid., p. 138. [95]
- Illustrierte Geschichte der deutschen Revolution, op. cit., p. 283; P. [96]
- .Levi, Was ist das Verbrechen?, Berlin, 1921, pp. 33–4
- Illustrierte Geschichte der deutschen Revolution, op. cit., p. 284; [97]
- .H. Müller, op. cit., p. 262
- .H. Müller, op. cit., p. 262. [98]
- [99]. متن در همان منبع، صص. 254-5 است.
- [100]. نوسکه، همان منبع، صفحه‌ی 69 و پس از آن.
- [101]. نقل قول در درابکین، همان منبع، ص. 490.
- [102]. همان جا، ص. 490، یادداشت 35.
- [103]. همان جا، ص. 91.
- [104]. متن اعلامیه در همان جا، ص. 496 نقل شده است؛
- .Reichsanzeiger, no. 7, 9 January 1919
- F. Zikelsky, Mein Gewehr in meiner Hand, East Berlin, 1958, pp. [105]
- .144–5
- .Dokumente und Materialien, Volume 2/3, op. cit., pp. 33–4. [106]
- [107]. نقل قول در درابکین، همان منبع، ص. 498.
- [108]. نقل قول در همان جا، ص. 499.
- .Der Zentralrat, op. cit., pp. 287–8. [109]
- Illustrierte Geschichte der deutschen Revolution, op. cit., p. 284; [110]
- .H. Müller, op. cit., p. 262, etc
- .Illustrierte Geschichte der deutschen Revolution, op. cit., p. 285. [111]

[112]. همان جا، صص. 285-6.

[113]. همان جا، ص. 286.

[114]. همان جا، ص. 288.

[115]. همان جا، صص. 288-90.

[116]. Radek, November, op. cit., p. 138.

Cited in Illustrierte Geschichte der deutschen Revolution, op. cit., [117]

p. 282

رادک متعاقباً در خصوص این نامه توسط پلیس آلمان مفصلاً بازجویی شد. نسخه‌ی اصلی قاعده‌تاً می‌بایست در بایگانی توماس باشد که برای تهیه‌ی تاریخ مصور استفاده شد اما در دوره‌ی نازی‌ها ناپدید شد.

[118]. همان جا.

[119]. همان جا.

[120]. Der Zentralrat, op. cit., p. 277.

[121]. همان جا، ص. 295.

[122]. همان جا، ص. 296.

[123]. به گزارش لاینرت در مورد قطعنامه‌های دریافت‌شده بنگرید، همان جا، صص. 308 ، 326.

[124]. ماکس کوهن، که در موارد متعددی نگرانی خود را از ابتکارات سربازان ابراز داشته بود، تا حدی در شورای مرکزی نگرانی‌های کارگران را از حزب ابرت در اتحاد رهبرانش با «فرای کورپس» نشان داد. خود ملکن‌بور با استناد به صورت‌جلسه‌ی اجرایی 15 ژانویه، کیفرخواست تندی را علیه نوسکه و متحدانش تهیه کرد (درابکین ، همان منبع، ص 509).

[125]. لوی، همان منبع، صص. 33-4.

[126]. Die Rote Fahne, 13 January 1919, Dokumente und Materialien,

.Volume 2/3, op. cit., pp. 41–2

[127]. Die Rote Fahne, 11 January 1919; Dokumente und Materialien,

.Volume 2/3, op. cit., pp. 47–9

Die Rote Fahne, 6 January 1919, Dokumente und Materialien, [128]
.Volume 2/3, op. cit., pp. 23–6

Die Rote Fahne, 11 January 1919, Dokumente und Materialien, [129]
.Volume 2/3, op. cit., pp. 47–51

[130]. بادیا (در اسپارتاکیست‌ها، همان منبع، ص. 261)، می‌نویسد: «با این همه، واقعیت این است که رزا لوکزامبورگ احساس می‌کرد که در رأس انقلاب به یک نهاد برای هدایت و جهت‌دهی به این عمل نیاز است تا اراده‌ی خود را بر توده‌ها تحمیل کند. آیا این گامی به سوی برداشت لنینیستی حزب از طبقه‌ی کارگر نیست؟» همراهی با این نظر دشوار است، هم از نظر اندیشه‌ی لوکزامبورگ و هم از نظر برداشت «لنینیستی» از حزبی که اراده‌اش را بر توده‌ها «تحمیل می‌کند.»

Die Rote Fahne, 14 January 1919; Dokumente und Materialien, [131]
.Volume 2/3, op. cit., pp. 71–5

[132]. همان‌جا.

[133]. همان‌جا.

Rosenberg, op. cit., p. 331; Badia, Les Spartakistes, op. cit., p. [134]
.249

[135]. Radek, op. cit., p. 138

در 15 ژانویه، کمیته مرکزی از ماکس کوهن در مورد دستگیری خواهرزن سالخورده‌ی لیبکنشت و دختری که در خانه‌ی رزا لوکزامبورگ زندگی می‌کرد مطلع شد.

(Der Zentralrat, op.cit., 16-415 Pp.)

[136]. نسخه‌ای از متن توسط فورورتس در 14 ژانویه منتشر شد.

[137]. پاول لوی نوشت: «هیچ یک از حاضران هرگز صحنه‌ای را فراموش نمی‌کنند که طی آن رزا لوکزامبورگ سند امضاشده‌ی دولت موقت از سوی لدهبور، لیبکنشت، شولتسه را به لیبکنشت ارائه کرد.»

Rosa Luxemburg und Karl Liebknecht zum Gedächtnis', Der (')
(Klassenkampf, no. 2, 15 January 1929, p. 34

- روسی ولفشتاین نظری را که در اینجا ذکر شد به جی پی نتل (JP Nettl) شرح داد:
 (Nettl, Volume 2, op. cit., p. 767).
- [138]. (Vorwärts, 16 January 1919 (morning edition).
- [139] Press extracts in E. Hannover-Drück and H. Hannover, Der Mord an Rosa Luxemburg und Karl Liebknecht, Frankfurt-am-Main, 1965, pp. 35–45.
- [140]. Ibid., pp. 45–8.
- [141]. Ibid., p. 116; record of the trial, pp. 59–120.
- [142]. Illustrierte Geschichte der deutschen Revolution, op. cit., p. 305.
- این افسر، که در سرکوب ملوانان انقلابی در سال 1917 نقش ایفا کرده بود، تحت پوشش سرپرستانش قرار گرفت. او بعدها به عنوان دریاسالار در رایش سوم رئیس سرویس جاسوسی نظامی نازی‌ها شد.
- [143]. Vorwärts, 13 January 1919; facsimile of the poem 'Das Leichenhaus' ('The Morgue'), Illustrierte Geschichte der deutschen Revolution, op. cit., p. 331.
- [144]. Scheidemann, Memoiren eines Sozialdemokraten, Volume 2, op. cit., p. 348.
- [145]. G. Nollau, Die Internationale: Wurzeln und Erscheinungsformen des proletarischen Internationalismus, Cologne, 1969, p. 332
- با بیانی‌های پایست به نویسنده، مورخ 30 نوامبر 1959؛ اریش ولنبرگ (Erich Wollenberg) یکی از منابع روایتی است که بر اساس آن گفته می‌شود هانس کیپنبرگر (Hans Kippenberger)، مسئول تحقیقات، جان خود را برای اطلاعات جمع‌آوری‌شده علیه پیک به این مناسبت، در زمان محاکمات مسکو پرداخت کرده است:
- (E. Wollenberg, Der Apparat, Bonn, 1952, pp. 76–8).

توضیح «نقد»: در بزرگداشت مبارزان رزمنده راه آزادی و علیه ستم و استبداد و استثمار، رزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت، و همهی رفیقان و همراهان دلاور آنها در انقلاب 1918-19 آلمان، و در سالروز قتل بزدلانهی کارل و رُزا در 15 ژانویهی 1919، نوشتهی پیش رو را که به زمینه‌ها و رویدادهای قیام ژانویهی 1919 می‌پردازد، منتشر می‌کنیم. این متن فصل 12 از کتاب *The German Revolution, 1917-1923* اثر معروف و مشروح Pierre Broué است که در انتظار انتشار ترجمه‌ی کامل آن در آینده‌ای نزدیک هستیم. با سپاس از مترجم کتاب که این فصل را برای انتشار به این مناسبت در اختیار «نقد» نهاده است.

برگرفته از سایت نقد
بازنشر کتابخانه ی گرایش مارکسی